

شناسه دیجیتال (Doi): 10.22059/JOR.2020.297006.1944

شاپای چاپی (issn): ۲۵۸۸-۴۱۳۱ شاپای الکترونیکی (issn): ۲۵۸۸-۷۰۹۲
نشانی اینترنتی مجله: http://jor.ut.ac.ir. پست الکترونیک: pajuhesh@ut.ac.ir**غربت‌گزینی و روح الینه شده در درون‌مایهٔ شعری «شیرکو بی‌کس» و «معروف رصافی»****اسماعیل برواسی**

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

احمدرضا حیدریان شهری

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

حسین ناظری

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۱۲، تاریخ تصویب: ۹۹/۰۵/۲۸، تاریخ چاپ: بهار و تابستان ۱۴۰۱)

چکیده

«شیرکو بی‌کس» شاعر بلندآوازهٔ کرد و «معروف رصافی» شاعر مشهور عرب از شعرای معاصر عراق در قرن بیستم هستند که غربت‌گزینی در اشعارشان نمودی خاص دارد. افزون بر غربت روحی نشأت‌گرفته از شرایط زندگی شخصی، دو شاعر از اغتراب اجتماعی - سیاسی و زمانی و به تبع آن از اغتراب مکانی رنج می‌برده‌اند. از آن روی که تاکنون جستار مستقلی به بررسی و تحلیل تطبیقی پدیدهٔ غربت‌گزینی در شعر رصافی و بی‌کس نپرداخته است، لذا نگارندگان در پژوهش حاضر برآن‌اند تا به بررسی تطبیقی غربت‌گزینی در شعر دو شاعر بپردازند. مسألهٔ بنیادین پژوهش حاضر این است که پدیدهٔ غربت‌گزینی، چگونه و در چه قالب‌هایی در سروده‌های دو شاعر، نمود یافته و با چه مفاهیمی پیوند خورده است؟ جهت بررسی این مسأله، نگارندگان از روش توصیفی - تحلیلی مبتنی بر بررسی بن‌مایه‌های جامعه‌شناختی سروده‌های دو شاعر بهره گرفته‌اند. اغتراب روحی، اجتماعی و سیاسی نشأت‌گرفته از هژمونی بیگانگان و فرومایگان، ناخرسندی از اقامت در وطن، ناکامی و درهم‌شکستگی، خفقان و فقدان آزادی، بیداد، تباهی اخلاق و معیارهای اصیل، سرخوردگی از بی‌اعتنایی مردم به ندای روشنگرانه، اندوه برخاسته از واپسگرایی، حسرت بر زوال سرزمین مادری و کهن‌الگوهای اصیل، دو شاعر را به انزوا سوق داده است؛ همچنان‌که از اغتراب زمانی ناشی از ناخرسندی از زندگی و مصیبت‌های روزگار و اشتیاق بازگشت به گذشته و غربت مکانی حاصل از دوری از وطن رنج می‌برده‌اند. در مقایسه با رصافی، نگاه شیرکو به مسائل جهانی برآمده از اندوه و غربت دامنهٔ وسیعتری را در بر می‌گیرد. در میان مفاهیم متعلق به غربت‌گزینی، وطن جلوه‌گاه خاصی دارد که سایر عناصر برانگیزندهٔ اغتراب را تحت‌الشعاع قرار داده است زیرا وطن کانون و نقطهٔ عطفی است که سیر تمام مسائل اجتماعی، سیاسی، زمانی و مکانی و احساس غربت برآمده از آن در شعر دو شاعر، پیرامون آن می‌گردد.

واژگان کلیدی: شعر کردی، شعر عربی، غربت‌گزینی، بی‌کس، رصافی

* ebarwasi@gmail.com

** heidaryan@um.ac.ir (نویسنده مسئول)

*** nazeri@ferdowsi.um.ac.ir

۱- مقدمه

پدیده غربت‌گزینی در عصر حاضر به یکی از جلوه‌های بارز زندگی انسان مدرن و به ویژه شاعران، نویسندگان و هنرمندان تبدیل شده است. چنین ظهور چشمگیری نشأت گرفته از سرشت زندگی معاصر و روند رو به افزایش عوامل انگیزشی از خود بیگانگی در روزگار حاضر است. این عوامل انگیزشی برآمده از شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، روحی و ... است که روح انسان معاصر و به ویژه اهل قلم را به سوی انزوا و احساس بیگانگی سوق می‌دهد و در قالب آثاری ملامال از اندوه و رنج جلوه‌گر می‌شود. عوامل ذکر شده به وضوح در اشعار «شیرکو بی‌کس» و «معروف رصافی» تجلی می‌یابد به گونه‌ای که پدیده غربت‌گزینی یکی از شاخصه‌های بارز شعری در سروده‌های دو شاعر است. روح تشنه «بی‌کس» و «رصافی» نگاهی خیره به آرمان‌شهری دارد که در زندگی معاصر آنان امکان بروز و تحقق نیافته است بنابراین دو شاعر گاه از اغتراب سیاسی حاصل از خفقان و فقدان آزادی و هژمونی بیگانگان و استعمارگران فریاد برمی‌آورند و گاه از رنج جانکاه ناشی از احساس غربت اجتماعی در میان نزدیکان و هموطنان و سرزمین مادری و ظلم و محرومیت و ناهمگونی دیدگاه شاعر با معیارهای جامعه و پراکندگی و تفرقه مردم خویش و بی‌اعتنایی آنان به ندای روشنگرانه شاعر و عقب‌ماندگی از کاروان ترقی و تباهی اخلاق، سرشک اندوه از دیده فرو می‌چکانند و گاهی دیگر، به سبب دورافتادگی و طردشدگی از وطن مألوف و اشتیاق جانسوز به آن و احساس غربت تاریخی ناشی از زوال شکوه سرزمین مادری فغان سر می‌دهند و گاه خود را در تلاطم مصیبت‌ها و آلام بی‌وقفه روزگار یافته و از احساس غربت زمانی و ناملازمات روزگار شکوه می‌کنند. چنین شرایط و عواملی روح دو شاعر را غرق در اندوهی بی‌پایان ساخته و شراره‌های احساس غربت را در روح و جانشان برافروخته است. با توجه به حضور چشمگیر پدیده غربت‌گزینی در اشعار دو شاعر و نیز از آن روی که تاکنون جستار مستقلی به بررسی تطبیقی غربت‌گزینی در اشعارشان نپرداخته است، لذا نگارندگان در پژوهش حاضر برآن‌اند که به بررسی تطبیقی این پدیده در شعر «رصافی» و «بی‌کس» پرداخته و به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ گویند:

- ۱- چه عوامل و شرایطی سبب بروز غربت‌گزینی در سروده‌های بی‌کس و رصافی گردیده است؟
- ۲- جلوه غربت‌گزینی در سروده‌های بی‌کس و رصافی چگونه است و در چه اشکال و تصاویری جلوه‌گر می‌شود و وجوه اختلاف و اشتراک دو شاعر در چیست؟

فرضیه پژوهش بر این است: ۱- ظهور غربت‌گزینی در اشعار بی‌کس و رصافی نشأت گرفته از شرایط اجتماعی، سیاسی، روحی، زمانی و مکانی دو شاعر است. ۲- تصاویر شعری غربت‌گونه در شعر دو شاعر در قالب اغتراب روحی، اجتماعی، زمانی و مکانی متبلور می‌شود لکن حوزه نگرش بی‌کس به مسائل دربرگیرنده غربت در مقایسه با رصافی، دامنه‌ای گسترده‌تر و جهان-شمول دارد.

۲- پیشینه پژوهش

در میان کتاب‌های نوشته شده درباره شعر رصافی و بی‌کس می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: تحلیلی بر اشعار سیاسی معروف الرصافی به قلم اکبر زالی به نگارش درآمده و نویسنده در این کتاب به بررسی و تحلیل محتوای سیاسی اشعار رصافی پرداخته است. معروف الرصافی حیات و آدبه السیاسی اثر رؤوف الواعظ است که در این کتاب به تحلیل و بررسی زندگی رصافی و دیدگاه‌های سیاسی وی از خلال اشعارش پرداخته است.

القومیة و الاشتراکیة فی شعر معروف الرصافی نگاشته شده به قلم هلال ناجی است که نویسنده در این کتاب به بررسی مسأله ملی‌گرایی و رویکرد سوسیالیستی در اشعار رصافی پرداخته است.

صورة المكان و دلالة الجمالیة فی شعر شیرکو بی‌کس کتابی به قلم صالح الأنباری است که نویسنده در آن به بررسی تصویر مکان و جلوه زیبایی‌شناختی آن در شعر بی‌کس پرداخته است.

مقاله‌های نگاشته شده درباره اشعار دو شاعر به شرح ذیل است:

بررسی تطبیقی رویارویی با پدیده استعمار در شعر سید اشرف‌الدین حسینی و معروف رصافی که به قلم فضل‌الله میرقادی و حسین کیانی نوشته شده و در نشریه شعرپژوهی دانشگاه شیراز به چاپ رسیده است. نویسندگان در این مقاله به موضوع رویارویی با استعمار از خلال آگاه کردن مردم، دعوت به اتحاد، بازگشت به هویت اسلامی و محکوم کردن استعمارگران پرداخته‌اند.

القضايا الاجتماعية فی مرآة شعر الرصافی که توسط حسین شمس‌آبادی، اصغر مولوی نافچی و غلامرضا گلچین‌راد نگاشته شده و در نشریه دراسات الأدب المعاصر منتشر شده و نویسندگان

در آن به بررسی بازتاب مسائل اجتماعی از قبیل آزادی‌اندیشه، از میان بردن جهل، گسترش عدل، مبارزه با استعمار و مسائل زنان پرداخته‌اند.

بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی در شعر ایران عصر مشروطه و عراق عصر نهضت (بررسی موردی اشعار بهار، پروین اعتصامی، نسیم شمال و معروف‌رصافی، جواهری و صدقی زهاوی) نگرشی تطبیقی به مسائل اجتماعی همچون محرومیت‌های جامعه، علت عقب‌ماندگی، بالا بردن سطح آگاهی مردم و ... در اشعار شعراى مذکور است که به قلم محمودرضا توکلی محمدی و مصطفی حیدرزاده نوشته شده و در فصلنامه پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملل منتشر شده است.

بررسی تطبیقی جلوه‌های پایداری در شعر ابوالقاسم عارف قزوینی و معروف‌رصافی که توسط اسدالله لطفی و حشمت‌الله زارعی کفایت نگاشته شده و در نشریه ادب‌نامه تطبیقی چاپ شده است. نویسندگان در این مقاله به بررسی مؤلفه‌های ادبیات پایداری همچون دفاع از وطن، استعمارستیزی، دعوت به اتحاد، شکایت از ستم حکمرانان و دعوت به بیداری اسلامی پرداخته‌اند.

بررسی تطبیقی مضامین سیاسی در اشعار ادیب الممالک فراهانی و معروف‌رصافی نگاشته شده به قلم فاطمه تسلیم جهرمی و طیبه امیریان است که در ششمین همایش پژوهش‌های ادبی دانشگاه شهید بهشتی تهران منتشر شده و نویسندگان در آن به بررسی بازتاب مضامین سیاسی در اشعار دو شاعر پرداخته‌اند.

بررسی تطبیقی تجلی عشق به وطن در اشعار فرخی یزدی و معروف‌رصافی به قلم محمودرضا توکلی محمدی نگاشته شده و در نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه کرمان منتشر شده و در آن به بررسی تطبیقی جلوه‌های مشترکی همچون توجه به قشر مستضعف جامعه، مخالفت با استعمار و استبداد و توجه به مفاخر ملی و قومی در اشعار دو شاعر پرداخته شده است.

الکرسی رمزا شعریا فی دیوان الکرسی لشیرکو بی‌کس به قلم عبدالله بیرم یونس و حسین عبداللطیف عبدالله نگاشته شده و در مجله علوم انسانی دانشگاه زاخو منتشر شده و در آن به بررسی تصویر صندلی به عنوان یک رمز در تعبیر از دردها و رنج‌های شاعر پرداخته شده است.

مطالعه تطبیقی عشق و سیاست در اشعار شیرکو بی‌کس و حمید مصدق که توسط تیمور مال‌میر نگاشته شده و در نشریه پژوهش‌های ادبیات کردی چاپ شده و در آن به بررسی جلوه‌های عشق به وطن و تأثیر آن در تعبیر از مضامین سیاسی همچون جنگ پرداخته شده است.

بازنمود آرمان‌خواهانه اسطوره کاوه در نمایشنامه منظوم کاوه‌ی ناسنگر شیرکو بی‌کس اثر محمد ایرانی و سمیرا کنعانی و منتشر شده در دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه دانشگاه تربیت مدرس است در این پژوهش، شیوه بازتاب آرمان‌خواهانه سیمای کاوه آهنگر و دیگرسانی‌های ساختاری، خویشکاری‌ها و پایان‌بندی متناسب با ایدئولوژی سراینده در این منظومه بررسی شده است.

انسان، مبارزه و عشق در شعر شیرکو بی‌کس و احمد شاملو اثر امید ورزنده و مژگان وفایی است که در فصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی سنندج منتشر شده و در آن با تکیه بر فنون تحلیل محتوا، مضامین انسان و مبارزه و عشق در اشعار دو شاعر بررسی شده است.

بررسی جلوه‌های ادبیات مقاومت در اشعار شیرکو بی‌کس به قلم محمدمین ابراهیم‌زاده میرزائی، مصطفی حسینی و رضا حقدادی نگاشته شده و در نخستین همایش ادبیات مقاومت با محوریت شهدای دانشجوی استان خراسان شمالی منتشر شده و نویسندگان در آن به بررسی مفاهیمی چون آزادی، بیان دردها و مصیبت‌های مردم، دعوت به استقامت و مهرورزی به وطن در اشعار بی‌کس پرداخته‌اند.

در میان پایان‌نامه‌های مرتبط با اشعار دو شاعر می‌توان به این پژوهش‌ها اشاره کرد:

بررسی تطبیقی نابسامانی‌های اجتماعی در اشعار معروف الرصافی و عبدالله گوران توسط جمال هاشمی در دانشگاه کردستان نگاشته شده و در آن به بررسی تطبیقی نابسامانی‌های اجتماعی همچون خفقان و سرکوب، فقر، ستم، جهل و زن‌ستیزی در اشعار دو شاعر پرداخته است.

بررسی تطبیقی اشعار سیاسی و اجتماعی معروف رصافی و عبدالرحمان شرفکندی که توسط رضا شاکرمی در دانشگاه کردستان نوشته شده و نویسنده در آن به بررسی تطبیقی مضامین سیاسی و اجتماعی در اشعار دو شاعر پرداخته است.

بررسی تطبیقی درون‌مایه ملی و آزادی‌خواهی در اشعار ابوالقاسم لاهوتی و معروف الرصافی که توسط ابراهیم کاوسی سطری در دانشگاه پیام نور کرمانشاه به نگارش درآمده و با بررسی و تبیین مضمون وطن و آزادی‌خواهی در اشعار دو شاعر، چپستی مفهوم وطن و آزادی‌خواهی، انگیزه‌های سرایش این مفاهیم و اشتراک و اختلاف در آن‌ها بر اساس تحلیل محتوا، تحلیل شده است.

بررسی تطبیقی مضامین ادبیات پایداری در اشعار محمود درویش و شیرکو بی‌کس پژوهشی صورت گرفته توسط دلبر مرادی در دانشگاه کردستان است که نگارنده در آن به بررسی تطبیقی مؤلفه‌های ادبیات پایداری و مبارزه با ظلم و استعمار در اشعار دو شاعر پرداخته است. وجه تمایز و تازگی جستار حاضر به نسبت پژوهش‌های انجام شده در مورد شعر رصافی و بی‌کس آن است که هیچ یک از این پژوهش‌ها به بررسی غربت‌گزینی در شعر دو شاعر نپرداخته و نیز در هیچ کدام از این آثار، جستاری تطبیقی میان اشعار دو شاعر صورت نگرفته است.

۳- نگاهی به زندگی «رصافی» و «بی‌کس»

۳-۱- رصافی

«معروف عبدالغنی الرصافی سال ۱۸۷۵ میلادی در بغداد در خانواده‌ای اصالتاً کرد متولد شد. اصول خواندن و نوشتن را در مکتب‌خانه‌های بغداد فراگرفت سپس وارد مدرسه نظامی رشدیة شد و بعد از سه سال آن‌جا را ترک کرد» (سلوم و دیگران ج ۵/۱). «هنگامی که تحصیلاتش را به پایان رساند، تا سال ۱۹۰۸ به تدریس پرداخت و سال ۱۹۲۱ از سوی حکومت عراق به عنوان نایب رئیس هیأت ترجمه و تعریب منصوب شد» (الفاخوری ج ۴۸۵/۲). «رصافی به خاطر سرودن اشعار آتشین انقلابی و پرداختن به مسائل اجتماعی و سیاسی، به «شاعر آزادی» شهرت یافته است» (خورشا ۹۵). «در اواخر زندگی‌اش از فقر و تنگدستی و بی‌اعتنایی رنج می‌برد تا این‌که سال ۱۹۴۵ درگذشت» (أبو حاقه ۱۹۸).

۳-۲- بی‌کس

«شیرکو بی‌کس» فرزند شاعر مشهور کرد «فایق بی‌کس»^۱ است. «شیرکو سال ۱۹۴۰ در یکی از روستاهای سلیمانیه به دنیا آمد و نخستین بار که نور را مشاهده کرد، قابله صلیب رنج‌ها و دردهایش را بر پیشانی‌اش رسم کرد» (الأنباری، ۱۱: ۱۴). «در هشت سالگی، پدرش را از دست داد و اندوه‌های وطن را از وی به ارث برد. بیش از سی مجموعه شعری به زبان کردی منتشر کرده است که شامل قصاید کوتاه و بلند، نمایشنامه‌ها و داستان‌های شعری است» (خضری و دیگران ۱۳). «درون‌مایه اشعارش غالباً میهن‌پرستی، آزادی، توده‌های مردم و مسائل اجتماعی است» (بوره‌که‌یی ۲۰۲). «وی در سال ۱۹۸۸ جایزه توخولسکی را از سوی انجمن قلم سوئد دریافت کرد. نخستین مجموعه شعری‌اش در سال ۱۹۶۸ با عنوان *تریفه‌می‌هه* -

^۱ «فایق بی‌کس» سال ۱۹۰۵ در روستای «سیتک» از توابع سلیمانیه به دنیا آمد و سال ۱۹۴۸ در حلبچه درگذشت (خزانه -

دار، ۲۰۰۵: ج ۴۸۹/۵).

لبه‌ست منتشر شد» (رحمان‌زاده و دیگران ۱). «شیرکو اگوست ۲۰۱۳، به دلیل بیماری قلبی درگذشت» (ورزنده و وفایی ۳:۹۲). درباره اصلت و زیبایی شعر شیرکو همین بس که شاملو گفته است: «اگر شیرکو را زودتر می‌شناختم، نخست شعرهای او را ترجمه می‌کردم، بعد لورکا را» (دلایی‌میلان و سلیمان ۲۵۰)

۴- غربت‌گزینی

«غربت‌گزینی در زبان فرانسوی و انگلیسی، Alienation می‌باشد که به معنای حالت از دست دادن هوش و آگاهی و دور شدن از آن یا ضعف رابطه دوستی با فرد دیگر است. در زبان آلمانی، واژه Entfremdung برای چنین تعبیری به کار می‌رود که به معنای غربت و اضطراب و پریشانی عقلی است» (شاخ ۶۳). لفظ غربت یا اغتراب، تنها بر غربت مکانی اطلاق نشده است بلکه از این معنا به ساختار روحی و اجتماعی فرا رفته و «به معنای عزلت و دوری از مردم، بدون آن که این عزلت و دوری مقرون به سفر باشد آمده است» (ابن سیده ج ۲۹۸/۵) همچنان که به معنای «دگرگونی، دور کردن و غربت از جامعه است» (رجب ۳۱).

غربت‌گزینی پدیده‌ای روحی، نفسی و اجتماعی است که در احساس فرد به تنهایی و انزوای روحی و عزلت از دیگران، اشتیاق به بازگشت به گذشته و حس در تنگنا بودن و تفاوت شخصیت و غالباً اعتقاد به بی‌معنایی، بی‌معیاری، پوچگرایی، هنجارگریزی و گاه بی‌ارادگی در تعامل با جریان امور زندگی تجلی می‌یابد. غربت‌گزینی «حالتی روحی و اجتماعی است که بر فرد چیره شده و وی را غریب و از واقعیت اجتماعی خویش دور می‌سازد» (کیزوریل ۲۶۴) نیز این پدیده «در گسستگی انسان از خویشتن خویش و دنیای پیرامون خود متبلور می‌شود، به - طوری که سازگاری و انسجام با خود و عالم پیرامون را از دست می‌دهد» (رجب ۱۱) همچنان که غربت‌گزینی «سبلی از تباهی و اندوه و احساس مقهور بودن و در هم شکستگی و نپذیرفتن واقعیت است» (زکریا عنانی ۳۲۵). این پدیده در مفاهیمی همچون احساس تباهی، انکار و طرد، بی‌معنایی و فقدان هدف، از هم گسستگی معیارها، عزلت اجتماعی، عزلت فرهنگی (المحمدی ۱۶) و احساس بی‌قدرتی و ناتوانی (ستوده ۲۴۴) تجلی می‌یابد.

بارزترین جلوه‌های غربت‌گزینی در انواع پنج‌گانه زیر رخ می‌نماید:

غربت‌گزینی روحی و اجتماعی حالتی است که در آن، «احساس جدایی و کناره‌گیری از دیگران یا از ارزش‌ها و رسوم و عادات رایج و حاکم در جامعه رخ می‌دهد» (سلامی ۱۵۱) همچنان که «سازگاری میان فرد با مردم و وقایع پیرامون او انجام نمی‌پذیرد و شکلی از اشکال

جدایی از بعضی جوانب جامعه است؛ نیز هنگامی که آداب و رسوم حاکم در جامعه نوعی از درد و اندوه را در وجود فرد برانگیزد، احساس عزلت و غربت اجتماعی می‌کند» (هاتوفعل و العفراوی ۹۹).

اغتراب زمانی یا «اغتراب از دهر و روزگار ناشی از ناتوانی و شکست فرد و تنفر وی از شرایطی است که روزگار را مسئول آن می‌داند» (رسن الأسدی ۸۳-۸۴) و گاه این احساس حاصل دگرگونی معیارهایی است که در روزگار معاصر شخص روی می‌دهد که با ارزش‌ها و خواسته‌های وی همخوانی ندارد و انسان، روزگار را باعث این تغییرات و امور ناخوشایند می‌پندارد. در چنین شرایطی، فرد تمام مصیبت‌های وارد آمده بر خود و شکست‌ها و محرومیت‌ها و تلخی و درد حسرت را به سبب شدت تأثیر اندوه بر خود، به زمان و روزگار نسبت می‌دهد. «این نوع از اغتراب در نتیجه ناکامی و شکست و ناخرسندی فرد از شرایطی روی می‌دهد که دهر را مسئول آن می‌داند و گاه در نتیجه تحولات و دگرگونی معیارها که در زمان معاصر او رخ می‌دهد و با ارزش‌ها و خواسته‌های فرد مطابقت ندارد و در دیدگاه فرد، دهر سبب چنین تغییرات و امور ناخوشایندی است که در نتیجه باعث ظهور احساس بیگانگی و بیزاری و تنفر فرد از زمان می‌شود» (عبدالله ۲۹).

غربت‌گزینی سیاسی نشأت گرفته از احساس فرد به تنگنا و خفقان سیاسی در فضای استبداد و بیداد و استعمار است همچنان که «واکنشی نسبت به ناتوانی از تأثیرگذاری و چیرگی بر سرنوشت اجتماعی انسان است» (مجاهد ۱۲۶) که در نتیجه «به نپذیرفتن نظام‌های سیاسی و ارزش‌ها و رسوم اجتماعی در جهان پیرامون خود و انکار سلطه و قدرت در هر نوع از انواع آن که باشد» (الراوی ۸۳) منجر می‌شود.

غربت‌گزینی مکانی به معنای جدایی و دوری از مکان با انتقال و رفتن از آنجا به مکان دیگر است و این اغتراب در حقیقت، ترکیبی از دو اغتراب مکانی و روحی می‌باشد (عبدالله ۲۹).

Nostalgia واژه‌ای فرانسوی برگرفته از دو واژه یونانی *nostos* به معنای بازگشت و *algos* به معنای درد و رنج است (شریفیان ۳۵) نیز به معنای «فراق، درد دوری، درد جدایی، احساس غربت، غم غربت، حسرت گذشته و آرزوی گذشته» است (آریان‌پورج ۳۵۳۹/۴). نوستالژی «رؤیایی است که خاطرات پیش تاریخی و نیز دوران کودکی را در متنی از ابتدائی‌ترین گرایز احیا می‌کند» (یونگ و لویزفون فرانتس ۱۵۳). "نوستالژی روایت دلتنگی، احساس بیگانگی و بیزاری از واقعیات موجود و ممکن و همچنین مجالی برای ورود به ساحات خوشایند از بین رفته و دستیابی به خوشی‌های گمشده انسان است" (مظفری و دیگران ۵۷۰). در اشعار دارای

درون‌مایه نوستالژیک، «شاعران به دوران خوش گذشته حسرت می‌خورند و با یاد رفتگان نوحه سر می‌دهند» (شمیسا ۱۲۳).

۵- غربت‌گزینی روحی و اجتماعی در شعر رصافی

۵-۱- احساس غربت ناشی از هژمونی دونمایگان و بیگانگان

گاه احساس غربت و عزلت از طرد و به حاشیه رانده شدن فرد و ناتوانی وی از تأثیر در جریان امور به دلیل سیطره بیگانگان و سفلگان بر قدرت و محرومیت سایر قشرهای جامعه نشأت می‌گیرد زیرا «از عوامل برانگیزنده اغتراب، گسستگی و عدم آمیزش میان گروه‌های اجتماعی و به ویژه بعضی گروه‌های حاکم در مرکز قدرت در جامعه و سیطره آنان بر ثروت و محرومیت گروه‌های دیگر است؛ نیز زندگی سیاسی سرشار از زور و اجبار و چیرگی و فقدان آزادی سیاسی و تلاش نظام‌های حاکم در جهت سرکوب آزادی بیان و باورها. چنین حالتی در نهایت به عزلت فرد و احساس غربت و بیگانگی سیاسی می‌انجامد» (شمال ۶۲) که «از عدم تأثیر و تعیین‌کنندگی رفتار فرد در ایجاد نتایج جدید یا دست‌کاری در واقعیت ناشی می‌شود» (محمدی ۲۷).

رصافی در وطن خود احساس خفقان و اضطراب و غربت می‌کند؛ سرزمینی که تحت سیطره فرومایگان و استعمارگران قرار گرفته است! آنان که وجود شومشان همچون صدای قارقار کلاغی است که خبر از هجران و ناگواری و مصیبت می‌دهد! زمامدارانی فارغ از محاسن اخلاق که رفتاری همچون گرگ داشته و فضای وطن را بر شاعر به تنگنا تبدیل کرده و قلب وی را ملامال از اضطراب و وحشت می‌سازند:

کأنی فی بلادی إذ نزلت بها	نزلت منها بیبت غیر مسکون
إذ حل فیها غراب کان یوحشنی	و کان تنعابه بالبین یؤذینی
حتى غدوت طریدا للغراب بها	و ما غدوت طریدا للشواہین
حتى تقلد فیها الأمر زعنفة من	الأناس بأخلاق السراحین

(رصافی ج ۲/۳۲۲-۳۲۵)

ترجمه: گویی من در هنگام سکونت در سرزمین خود، در خانه‌ای خالی از سکنه اقامت گزیدم. زیرا کلاغی در آن وارد و ساکن شد که مرا به وحشت می‌انداخت و صدای نحس خبر دهنده

از جدایی و فراقش مرا آزار می‌داد. تا این‌که مورد طرد و تعقیب کلاغ قرار گرفتم در حالی‌که شاهین‌ها مرا طرد و تعقیب نکردند. تا این‌که مردم‌امی فرومایه با اخلاق گرگ‌ها زمام امور را به دست گرفتند.

«شیرکو» نیز از چنین احساس خفقان و تنگنایی در سرزمین خود رنج می‌برد! سرزمینی که حکومت نظامی و سیطرهٔ دونمایگان و بیگانگان، فضای آن را به جولانگاه وحشت و دلهره تبدیل کرده است به گونه‌ای که شاعر با دیدن نظامیان بیگانه دچار تشویش می‌شود زیرا گمان می‌کند که به محض این‌که وی را ببینند او را مورد تفتیش قرار داده و تمام اشعارش را زیر و رو می‌کنند و کبوتر آزادی‌اش را با شمشیر و قمه به خون می‌غلتانند و قامت خیال و عاطفه‌اش را تکه تکه می‌کنند؛ استعمارگران و بیگانگانی که «میل به آتش کشیدن جهان، باور به وجه تاریک روح و بی‌اعتنایی به میانه‌روی دموکراتیک» (گرن‌دین ۱۹۰) در وجودشان نعره می‌زند. شیرکو می‌گوید:

می‌بینمشان! نظامیان و ژاندارم را با هم! / قطع‌کنندگان درختان بیشهٔ رؤیا و جسم من هستند/ گوشهٔ کوچه و گرداگرد میدان و / بارگاه‌ها را گرفته‌اند/ هنوز روز است اگرچه / مرگ شبم را چون اسلحه به دوش گرفته‌اند! / می‌بینمشان! می‌لرزم! / احتمال دارد مرا متوقف کنند و / تمام اشعارم و گوشه و کنارشان را تفتیش کنند/ احتمال دارد بوستان عمومی سلیمانیه و چناروک و کبوترهای دیاربکر را از درون جیبم بیابند و بیرون بیاورند و همان‌جا با شمشیر و قمه به جانشان بیفتند/ احتمال دارد قامت یار و / قامت خیال و دیدگاهم را قطع کنند و / آن‌ها را درون دو تابوت سراب بگذارند/ می‌بینمشان! خلبانان ترک در کنار حوض / ماهی مرده، گل مرده و داستان مرده می‌شمارند! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۴۶/۵-۴۷).

با تأمل در درون‌مایهٔ اشعار رصافی و شیرکو، احساس اندوه و غربت ناشی از زندگی در نظامی جلوه‌گر می‌شود که روابط آن در دو طبقهٔ استثمار شده و استثمار کننده تعریف می‌شود؛ در چنین نظامی، فرد استثمار شده / از خود بیگانه می‌شود «چون انسان استثمار شده، خود و امکانات خویش را کمتر از انسان سالم احساس می‌کند» (شریعتی ۱۵۸) که در چنین واقعیتی، فرد استثمار شده (دو شاعر) یک هستی غیر انسانی را مشاهده می‌کند.

۵-۲- احساس غربت ناشی از کینه‌توزی و غربت در وطن

گاه فرد با وجود اقامت در سرزمین مادری و حضور در میان نزدیکان و خویشان احساس غربت و بیگانگی می‌کند. چنین حالتی از ناخرسندی از رابطه با دیگران و ناسازگاری در روابط اجتماعی بین افراد نشأت می‌گیرد؛ به خصوص زمانی که دیدگاه‌ها و خوانش‌های افراد فاصله

زیادی با هم داشته و هیچ گونه تفاهمی در باورها وجود نداشته باشد و به طور کلی فرد احساس کند که به هیچ عنوان از سوی محیط پیرامون درک نمی‌گردد یا این‌که از سوی اطرافیان مورد طرد و انزوا قرار گیرد. چنین احساسی «سبب از هم گسیختگی پیوند میان فرد با دیگران و دورافتادگی یا جدایی از دیگر افراد می‌گردد» (Boudon, 1989:30).

رصافی خود را مقیم وطنی می‌یابد که قلب مردمانش نسبت به وی مالمال از کینه است و با گوشه‌چشمی سرشار از خشم به وی نگرسته می‌شود. شاعر رفتار مردم را آمیخته با ریا و نفاق می‌داند؛ مردمی که در عین لبخند زدن، نسبت به وی عبوس و خشمگین هستند به گونه‌ای که خود را در سرزمین مادری، غریب و تنها می‌داند:

أقمت ببلده ملئت حقودا	علی فکل ما فیها مریب
أمر فتنظر الأنظار شزرا	إلی کأنما قد مر ذیب
و کم من أوجه تبدی ابتساما	و فی طی ابتسامتها قطوب
و عشت معیشه الغرباء فیه	لأنی الیوم فی وطنی غریب

(رصافی ج ۱/۳۹۴)

ترجمه: در سرزمینی ساکن شدم که قلب مردمش نسبت به من مالمال از کینه است و هر آنچه که در آن سرزمین وجود دارد تردید برانگیز و شبهه‌انگیز است. وقتی که عبور می‌کنم با گوشه‌چشمانشان به من می‌نگرند؛ گویی که یک گرگ از کنارشان گذر کرده است. چه بسیار چهره‌هایی که لبخند نشان می‌دهد اما در باطنش عبوسی و خشم نهفته است. در وطنم همچون افراد بیگانه زیستم زیرا اکنون در سرزمین خود غریب هستم.

تصویر اندوهی که در بردارنده «تشنگی آب» باشد، جلوه‌ای وصف‌ناشدنی از رنج و دردی عمیق را ترسیم می‌کند که در کلام شاعری دردمند و رنج‌کشیده همچون «بی‌کس» به نمایی محسوس و ملموس و دنیایی از احساس و حرکت تبدیل می‌شود؛ آن‌جا که شاعر، دردمندی و رنج و احساس غربت و تنهایی خود را با تعبیر «تشنگی آب» بیان می‌کند؛ تشنگی و عطشی که تنها با «آتش» برطرف می‌شود. شاعر چنان رنجور و دردمند است که خود را در میان وطن و

هموطنان خود غریب و ناشناس می‌یابد؛ احساس غربت و بیگانگی‌ای که «نشانگر عدم پیوند ذهنی و کنشی فرد با نهادها و ساختارهای اجتماعی است» (دستغیب ۴۴). شیرکو می‌گوید:

آب تشنه‌ام / رودخانه اشتیاق درمانده رو به سمت دریا / سرگشته و حیرانم / آب تشنه‌ام / تا به سمت پایین حرکت کنم / تا دست و صورت غریبی‌ام را / در جایی دورتر بشویم / از تشنگی‌ام می‌نوشند! اما خودم همچنان تشنه‌ام! / جوی آبی هستم که در کنارم اندوه می‌روید / عذاب رشد می‌کند و شکوفه می‌دهد / اشکم چشمانم را می‌نوشد / رود سکوت‌م، فریاد رودخانه‌های مرا می‌نوشد / آب تشنه‌ام / نان گرسنه‌ام؛ تهیدستان سیرم می‌کنند / خورشید اسیرم! زندانیان آزادم می‌کنند / اجاره‌نشینم در خانه تخریب شده دیوار به دیوار شهر خودم / من ناشناس و غریبه‌ام / در میان قوم و خویش سرزمین خودم / چشمانم در باغ زمستان شکفته‌اند / در جنگل آزار رشد کرده‌ام! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۱/ ۲۶۴-۲۶۶).

در حقیقت، دو شاعر تصویری از زندگی در جامعه‌ای ارائه می‌دهند که «خود در آن غربا و سایر مردم نوابت هستند. به عبارت دیگر، در جامعه و وطن خود غریب و بیگانه‌اند. نوابت علف‌های هرزه‌اند و غربا اهل خیر و نظر و تفکرند که در جامعه بیگانه با تفکر، غریب و مهجور مانده‌اند» (آوینی و دیگران ۸).

۳-۵- سرخوردگی از تباهی اخلاق و رفتار و بی‌اعتنایی به معیارهای اصیل

شکی نیست که «ادبیات تصویری از روح و بزرگی انسان است» (طباطبائی ۶۹). با اعتقاد به چنین رویکردی، رصافی به تعبیر از روح دردمند خود و کرامت تباه شده در جامعه خویش می‌پردازد؛ جامعه‌ای که افراد آن در جولانگاه حسادت، اسب می‌رانند و بدون هیچ خویشنداری، آبروی یکدیگر را آماج تیر کلام رکیک خود ساخته و نفاق را زره محافظت از خویش قرار داده و به قهرمانان سخن‌چینی تبدیل شده و از کینه‌توزی سر تا پا مسلح گشته‌اند! مردمانی با خلق و خوی جاهلیت که تاخت و تازشان برای به غارت بردن گناه و تباهی است (در زشتی رفتار و ناپسندی گفتار از یکدیگر سبقت می‌گیرند) و هیچ خرد و اندیشه‌ای را یارای اصلاح اخلاق و رفتار فاسد و گمراهی‌شان نیست. در چنین جوامعی، «افراد احساس می‌کنند نظام اجتماعی که در آن می‌زیند خردکننده و مغایر با اساسی‌ترین نیازهایشان است به طوری که جدایی و عدم تعلق به آن را سبب شده است و حتی برای نفی کل نظام اجتماعی و ضوابط حاکم بر آن تلاش می‌کنند» (Tavis, 1969:47). رصافی می‌گوید:

رکضوا بمیدان التحاسد خیلهم
و سبوا من الأعراض غیر مباح

لبسوا النفاق لهم دروعا و اعتدوا
أضحوا كماء وشايه و سعايه
كالجاهليه غير أن مغارهم
إصلاحهم أعياء العقول لأنهم
من كل مرتكب الشنيع و لم يكذب
أهدى بطرق المخزيات من القطا

يتطاعنون من الخنا برماح
و من الضغائن هم شكاه سلاح
في نهب كل خطيئه و جناح
خلقت مفسدهم لغير صلاح
يشنيه عنه إذا لحاه اللاحي
و أضل ممن آمنوا بسجاح^۱

(رصافی ج ۲/۲-۶۰۳)

ترجمه: اسبشان را در میدان حسادت ورزی راندند و بدون این که جایز باشد، آبروی یکدیگر را هتک کردند. نفاق را به عنوان زره بر تن کردند و به تعدی پرداختند و با نیزه دشنام با هم جنگیدند. به قهرمانان و دلیران سخن چینی تبدیل شدند و از کینه‌توزی سر تا پا مسلح گشتند. خلق و خوی آنان همچون دوره جاهلیت است، غیر از این که تاخت و تازشان برای به تاراج بردن خطا و گناه است. عقل از اصلاح آنان در مانده شده است زیرا مفسادشان برای اصلاح- ناپزیری آفریده شده است. هر مرتکب‌شونده زشتی و ناپسندی که نزدیک نیست سرزنش سرزنشگر، وی را از عمل ناپسندش باز دارد. از مرغ سنگخواره نیز به راه‌های خواری و شرم- آوری آگاهتر! و گمراهتر از آنان که به «سجاح» ایمان آوردند.

در حقیقت، رصافی جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که دچار نظام‌گسیختگی اجتماعی شده است که «حاصل فروریختن و از بین رفتن هنجارهای مرسوم حاکم بر رفتار» (سلیمی و داوری ۱۱۶) و تباهی ارزش‌های اصیل جامعه است. «تباهی ارزش‌ها و معیارهای اصیل از ویژگی‌های جوامع استعمار شده است. در چنین جوامعی، بعد از آن که استعمارگر توانست ملت را از بازگردانی تصویر گذشته‌اش عاجز گرداند و بعد از آن که آگاهی مردم را نسبت به ارزش‌ها و اصولشان خاموش کرد، در ذهنشان عادات و اندیشه‌ها و اصول جدیدی را تثبیت می- کند» (Ahmed: 1973: 12 taleb)؛ «در حقیقت، بی‌هویت ساختن و بد هویت ساختن دو مؤلفه اصلی بیگانگی فرهنگی در جوامع استعمار شده است» (شریعتی ۲۸). چنین مردمی «به بیگانگی از فرهنگ خویش مبتلا می‌گردند چرا که فرهنگ و روح استعمارگر در فرهنگ و

^۱ «سجاح» دختر حارث تمیمی و همسر مسیلمه کذاب است که در زمان حیات پیامبر (ص) ادعای نبوت کرد (ربیع ۵).

روحشان رسوخ می‌کند» (ابراهیمی ۲۸) و «این بیگانگی فرهنگی عامل اصلی در توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی جوامع است» (موسوی و حیدر پورمرند ۲۲). شیرکو نیز همچون رصافی، تفرقه و اختلاف حاکم بر مردمش و بازیچه شدن آنان در دست دلالان و گرگ‌های گوسفند نما را فریاد می‌زند؛ شب‌نشینی‌هایی که در آن، مردم آبروی یکدیگر را وسیله‌ای برای گذراندن وقت ساخته و همچون باتلاقی لبریز، همه را در کام خود فرو می‌برد. مجلس دزدان و راهزنانی که گرداگرد شیخان دین‌فروش حلقه زده و به اسم دین، هستی مردم را به تاراج می‌برند. دستانی که به خون یکدیگر آغشته شده و گریبان همدیگر را دریده و زبان‌هایی که کاربردی جز دشنام دادن به یکدیگر نداشته است؛ چیزی که عاقبتی جز پشیمانی و حسرت به دنبال نداشته و وبال آن تنها بر گردن همین مردم است؛ مردمانی زیردست و تحت هژمونی که «به یمن جایگاه خود در نظام یاد گرفته‌اند که جامعه را از دید حاکمان خود ببینند» (Femia, 1981: 56) بدین معنی که آن گونه باشند که نظام حاکم می‌خواهد. شیرکو می‌گوید:

اتاق پیشخوان آن حرف‌هایی که / برای ملامت کردن یکدیگر و دور از ادب است / اتاق پیشخوان آن شب‌هایی که / با شب‌نشینی خوردن یکدیگر (غیبت کردن) / سرشار و گرم است / گل و لای و لجن آن باتلاقی که / لبریز است و همگی در آن افتاده‌ایم / پیشخوان آن گرگ‌هایی که / در پوست گوسفند نمایان می‌شوند / غیر از آن دلالان و قماربازانی که / در تاریکی غار / آبروی ما را می‌بازند! / مجلس آن دزدان و راهزنانی که / گرداگرد شیخ، ورد می‌خوانند! / در کنار بریدن دست دیگران (کلاه‌برداری) / نام خدا و حقیقت را می‌برند / پیشخوان آن امیرانی که / با طلسم فریب‌خوردگی / نماینده خود و ما هستند / آن دستانی که درون خون یکدیگر / رنگشان کردیم! / آن دهان‌هایی که در دشنام دادن به همدیگر / خسته‌شان کردیم / در برابر چشم دشمنان / آبروی یکدیگر را با آن دهان‌ها بردیم و / یقه یکدیگر را با آن دست‌ها گرفتیم / این نوکری و تهیدستی / که بر خود روا می‌بینیم / این زندگی که با رسوایی / در آن می‌شنویم، در آن می‌بینیم / وبال تمام آن‌ها بر گردن خودمان است / گردن شکسته‌مان! / هر چه کردیم، از پستی رفتار ماست! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۱/ ۱۹۷-۲۰۰).

یکی از جلوه‌های بیگانگی اجتماعی، روی برتافتن شخص از رسوم رایج و «عدم پذیرش ارزش‌های هنجاری و اخلاقی جامعه و احساس عدم تعلق بدان‌ها از سوی فرد است» (طالبی ۱۵۱). رصافی و بی‌کس از زندگی در جامعه‌ای رنج می‌برده‌اند که نسبت به ارزش‌ها و هنجارهای آن احساس بیگانگی می‌کرده و میل به انزواگزینی و جامعه‌گریزی داشته‌اند. «فردی

که از جامعه می‌گریزد بدین معناست که اعتقادی به شیوه‌های کارکردی جامعه ندارد و چون نمی‌تواند این روابط و هدف‌ها را نفی کند، با گوشه‌نشینی و جامعه‌گریزی، خود را از گزند دیگران به حاشیه می‌کشاند و کناره‌گیری اختیار می‌کند» (شیخاوندی ۱۲۲).

۶- اغتراب سیاسی ناشی از احساس تنگنا و خفقان

همواره مفهوم آزادی جایگاه ارزشی والایی در اندیشه اهل هنر و ادب داشته و بخش زیادی از توجه آنان را در آفرینش آثار ادبی و هنری به خود معطوف داشته و نقطه اشتراک و تلاقی همگی آنان حول این محور جریان داشته است که «مرگ در تلاش علیه ظلم برتر از زندگی بدون آزادی است» (فروم ۲۳)؛ از این رویکرد، قداست و ارزش آزادی نزد رصافی آنقدر است که زندگی بدون آزادی را مرگ می‌شمارد و سرزمین بدون آزادی را گورستانی تهی از نشان و معنای زندگی:

إذا لم يعيش حرا بموطنه الفتی فسم الفتی میتا و موطنه قبرا

(رصافی: ج ۱/۱۴۵)

ترجمه: اگر انسان در وطن خود با آزادی نزیست، پس او را مرده و سرزمینش را قبر نام بگذار.

در فضای بسته و ملامال از تاریکی و وحشت وطن، آنچه بر روح و کالبد دردمند رصافی زخمه می‌زند فقدان آزادی بیان و بی‌حرمتی و اهانت نسبت به روشنفکران و آزاداندیشان و مردم آزاده است؛ احساس خفقان و تنگنایی که اندوه شاعر را دوچندان ساخته و وی را به انزوا سوق می‌دهد. تنگنا بر محرومیت نسبی دلالت دارد که «تفاوت میان وضعیت مطلوب و وضعیت واقعی است» (Hirsch, 1964:89 and Zollschan).

رصافی از تنگنایی رنج می‌برد که از فقدان آزادی بیان و عدم احترام نسبت به افراد آزاده و روشنفکران نشأت گرفته است:

حریه الفکر غیر جائزه و الحر منا مهان لیس یحترم

(رصافی ج ۲/۳۷۰)

ترجمه: آزادی اندیشه ممنوع است و انسان آزاده تحقیر شده و مورد احترام قرار نمی‌گیرد. بنابراین شاعر در روح و جان خود احساس عطش می‌کند؛ عطشی که با آب مادی که جسم را سیراب می‌کند برطرف نمی‌شود بلکه تشنه‌آبی است که روح را با حقیقت سیراب گرداند:

یا میاها جرت بدجله تجتا ز مرورا بجانبی بغداد
إن نفسی إلى الحقیقه عطشی أفتشفین غله من صاد

(رصافی ج ۱/۵۵)

ترجمه: ای آب‌های جاری در دجله که از کنار بغداد می‌گذرید! روح و جانم تشنه حقیقت است؛ آیا شدت عطش فردی تشنه را برطرف می‌کنید؟!

«اغتراب سیاسی احساس شاعر به تباهی و اجبار نشأت گرفته از استمرار استبداد سیاسی در سایه فقدان برابری و عدالت اجتماعی است؛ امری که غالباً به یأس می‌انجامد» (عرفان ۱۴۶)؛ چراکه «استبداد دردی دشوارتر از وبا، وحشتناک‌تر از آتش‌سوزی، ویرانگرتر از سیل و خوارکننده‌تر از گدایی است» (الکواکبی ۵۳).

«بی‌کس» این تنگنا و فقدان آزادی را در شرح حال یک مداد به تصویر می‌کشد؛ مدادی که در نتیجه وجود نداشتن آزادی بیان و اندیشه، سر به ناکجا آباد می‌گذارد زیرا تحمل فضای استبداد و خفقان ایجاد شده توسط حاکمان عصر خویش را ندارد؛ آنان که نوشتار قلم را تنها در جهت منافع حکومت خودکامه خود می‌خواهند:

مدادی بدون آن که مقصد و مأوایی داشته باشد/ سرگشته رفت/ هیچ دفتری خیر نداشت و هیچ کاغذی ندانست! مداد به کجا روی کرد! / زیرا از مداد انتظار داشتند چنان بنویسد/ که تنها حاکمان، توان خواندن داشته باشند! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۱/۴۵۶).

این رویکرد شیرکو حاکی از احساس غربت سیاسی و روی برتافتن از سیاست نظام حاکم به سبب عدم همسویی با آن است، همچنان‌که کلام وی بیانگر دیدگاه افرادی است که «احساس می‌کنند از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند جدا شده‌اند و دیگر به آن تعلق سیاسی ندارند و فکر می‌کنند مسئولان سیاسی کشور با آنان همانند بیگانگان رفتار می‌کنند» (پوگام ۱۰۹).

فقدان آزادی و تنگنا سبب می‌شود که فرد، نگاه غرق در اشتیاق خویش را به روزنه آزادی بدوزد؛ روزنه‌ای که نور رهایی در آن سوسو می‌زند. این نگاه چشم‌دوخته به آزادی چیزی است که در تمام اشعار «بی‌کس» رخ می‌نماید. در یکی از طبیعت سروده‌هایش که هم‌آوایی عناصر طبیعت زنده را بازگو می‌کند، ندای همیشگی اشعارش را در طلب آزادی بیان می‌کند:

هنگامی که برق با ابر دست می‌دهد/ مزارع به پا می‌خیزند و / شعار باران سر می‌دهند/ وقتی مزارع با باران و رودها دست می‌دهند/ برهنگان و گرسنگان به پا می‌خیزند و / نان و لباس می‌خواهند/ من نیز هر گاه کلماتم/ با صدایم دست می‌دهند/ شعارم به پا می‌خیزند و/ از من درخواست آزادی و رهایی می‌کنند(بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۱/۴۴۶).

این تنگنا و فقدان آزادی و خفقان در سرزمین شیرکو، نه تنها روح و جان او را آزرده کرده و احساس غربتش را افزون ساخته است بلکه تمام عناصر طبیعت را نیز به گریه و اندوه واداشته و بر تار و پود کالبدشان زخمه می‌زند؛ چنان که فریادشان تا بارگاه الهی می‌رسد:

دود این بیشه غمگین بلند است/ همچون قامت نقشه‌ام! / سرشک این کوه‌ها و قله‌ها بلند است/ از دجله و فرات هم بلندتر! / بوی سوختن شاخه و برگ امتداد دارد/ تا جایی که چشم زخمم توان دیدن دارد/ نعره کوچه و خیابان این جسم طولانی است/ تا عرش خدا/ غربتم طولانی است! طولانی! / طولانی‌تر از خط آهن اروپا! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۳/۵۰۲-۵۰۳).

«طبیعت همواره نقش خاص خود را در ادبیات و به ویژه ادبیات کردی بازی می‌کند. طبیعت صحنه حوادث است بنابراین بر ادیب بسیار دشوار است که وجودش را هر چند اندکی از طبیعت دور کند و چه بسیار که آمیختگی مستحکمی میان حالت و نوع طبیعت و حالتی می‌یابیم که شاعر از آن رنج می‌برد» (السندی ۹۸).

۷- اغتراب زمانی

۷-۱- سرازیر شدن مصیبت روزگار و فقدان آرامش

احساس آرامش و خرسندی در تعامل با زمان و روزگار چیزی است که سروده‌های رصافی از آن تهی است و حس ناخوشایندی و گریز و نفرت از زمان در اشعارش موج می‌زند. این احساس از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد که شاعر روزگار را سرشته شده بر عادت کینه و دشمنی نسبت به مردم می‌انگارد. در دیدگاه رصافی، روزگار فرد فریبکاری است که برای پوشاندن حقایق از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند، همچنان‌که دامن مصیبت خود را روی مسیر حرکتش می‌کشد تا سرشت و طبعش همواره نهفته بماند! حتی طلوع آفتاب نیز برای فایده رساندن به مردم و روشن کردن راه زندگی آنان نیست بلکه برای این است که آنان را با جهنم گرمای خود بسوزاند:

أری الدهر لا یألو بستر الحقائق إذا افتر عن صبح تلأه بغاسق
یجر ذیول الخطب فوق طریقها لیغفو منه ما به من سلائق

ولو لم یجئنا کل یوم مواریا
کأن لیالی الدهر غضبی علی الناس
ما طلعت کی تهدی القوم شمسه

لما کان فجر کاذب قبل صادق
فتنظر شزرا بالنجوم الشوارق و
ولکن لتصلیهم جحیم الودائق
(رصافی ج ۱/۱۳۳)

أری الدهر لا یألو بستر الحقائق
یجر ذیول الخطب فوق طریقها
ولو لم یجئنا کل یوم مواریا
کأن لیالی الدهر غضبی علی الناس
ما طلعت کی تهدی القوم شمسه

إذا افتر عن صبح تلاء بغاسق
لیعفو منه ما به من سلائق
لما کان فجر کاذب قبل صادق
فتنظر شزرا بالنجوم الشوارق و
ولکن لتصلیهم جحیم الودائق
(رصافی ج ۱/۱۳۳)

ترجمه: روزگار را چنان می‌بینم که حقیقت‌ها را می‌پوشاند؛ هنگامی که پرده از صبح بردارد، تاریکی را در پی آن می‌آورد. دامن مصیبت را بر روی راهش به دنبال خود می‌کشد تا سرشت و خوی خود را از روی آن محو گرداند. اگر چنین نبود که هر روز با نفاق با ما برخورد می‌کند، هرگز فجر کاذب قبل از فجر صادق پدیدار نمی‌گشت. گویی تاریکی‌های روزگار بر مردم خشمگین است و با گوشه چشم غضبناکی با ستارگان درخشان می‌نگرد. خورشیدش برای هدایت کردن مردم طلوع نمی‌کند بلکه برای این‌که آنان را با جهنم گرما و آتش بسوزاند. شاعر روزگار را سرشار از مصیبت و صحنه هستی را منزلگاهی مالمال از ماتم می‌بیند، گویی روزگار بر مردم خشم گرفته و شمشیر مصیبت‌ها را به روی آنان برکشیده است! بنابراین شاعر نسبت به روزگار احساس غربت می‌کند؛ «روزگاری که شاعر در برابر آن احساسی جز تباهی، درهم‌شکستگی و فقدان و تسلیم نداشته است» (خلیف ۵۲). شاعر می‌گوید:

و مزال هذا الدهر غضبان آخذا
تبصر تجد هدی البسیطه منزلا

علی الناس من سیف المنون بقائم
کثیر الیتامی عامرا بالمآتم

(رصافی ج ۱/۴۰۰)

ترجمه: همچنان این روزگار بر مردم خشمگین است و شمشیر مصیبت را بر آنان برکشیده است. بنگر! این زمین را منزلگاهی سرشار از یتیمان و مالمال از اندوه می‌یابی.

شعر و عمل ادبی وسیله‌ای برای تعبیر از رنج‌ها و آلام اجتماعی و تصویر زخم‌های روحی و اندوه‌های جانکاه حلقه زده بر کالبد بشر و در حقیقت «تحویل و تبدیل خون به دوات و جوهر است» (درو ۲۷) بنابراین «بی‌کس» نیز در اندوه سرده‌ای سرشار از رنجی جانکاه، به اسارت و آوارگی و ستم‌دیدی ازلی خود و مردم کرد در طول تاریخ و روزگار و ژرفای زمان می‌پردازد و تصویری از عذابی بی‌پایان در تاریخ چند هزار ساله مردم خویش ارائه می‌دهد؛ مردمانی که از لحظه تکوین خاک، بدون خاک و سرزمین و همواره آواره و ستم‌دیده بوده و از بدو پیدایش آتش سوخته‌اند و از زمان ظهور آب، غرق شده و از لحظه شکل‌گیری سنگ و تیغ و چوب، قربانی و کتک‌خورده بوده و مورد اهانت و ستم واقع شده‌اند و هیچ گاه حقوق به رسمیت شناخته شده‌ای نداشته‌اند؛ حالتی که در آن انسان «همچون شیئی جامد یا به شیوه‌ای غیر انسانی زندگی می‌کند» (رجب ۲۲) و «با او چون شیء رفتار می‌شود» (سارتر ۳۲) یا به تعبیر آنتونی گیدنز «شیء‌انگاری انسان» (گیدنز ۲۰۰). شیرکو حکایت نسل‌کشی، شکنجه و کشتار مردم کرد در درازای تاریخ و زمان را روایت می‌کند و صحنه‌ای از رنج و دردی همیشگی را به تصویر می‌کشد؛ آن‌جا که «تنها بقایای انسانی که بازدیدکنندگان می‌یابند، خون‌های دلمه‌بسته بر دیوارها و جفت جنین و بند ناف‌هایی است که روی زمین افتاده است» (Wilkinson, 2002: 327). شیرکو می‌گوید:

از وقتی که کوچ هست، کوچ می‌کنم/ از زمانی که آتش هست، می‌سوزم/ از هنگامی که آب هست، غرق می‌شوم/ از آن لحظه که تیغ هست، قربانی‌ام/ از وقتی خاک هست، بی‌خاکم/ از هنگامی که کوه هست، تلو تلو می‌خورم/ از وقتی چوب هست، کتک می‌خورم/ من پیش از موسی آواره‌ام/ پیش از مسیح مصلوب هستم/ پیش از قریش، زنده به گورم/ پیش از حسین، سری بریده شده‌ام (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۳/ ۲۶۸).

چنین تصویری در شعر شیرکو، حالتی از پایمال شدن انسانیت و شخصیت والای انسان و تباهی کرامت و «فقدان منزلت اجتماعی و احساس تحقیرهای ناشی از آن» (توسلی ۳۵) را بازگو می‌کند همچنان که چنین رویکردی، نگرش نقش بسته در ناخودآگاه شاعر را متبلور می‌سازد؛ نگرشی شکل‌گرفته از امیال و خواسته‌های سرکوب شده که با پس‌زدن و بی‌اعتنایی مواجه شده است؛ خواسته‌های مشروعی همچون آزادی و حق بیان اندیشه و موجودیت که با دیوار آهنین خشونت برخورد کرده و سرکوب شده است. چنین احساس سرکوب و محرومیتی

می‌تواند عامل اصلی سوق دادن شاعر به سوی کنش انقلابی و اعتراض شدید باشد زیرا «گروهی که ویژگی‌های منزلتی متفاوت آن در سلسله مراتب منزلتی دارای رتبه‌های متفاوتی هستند، ناراضی و آماده شورش می‌شوند» (Geschwender, 1964:249).

۲-۷- ویرانگری دست روزگار در سرزمین شاعر

در شعر رصافی، تأثیر روزگار بر روح و قلب شاعر گاه در تصاویری ظهور می‌کند که از تأثیر مصیب‌های روزگار بر طبیعت سرزمینش ترسیم می‌کند؛ آن‌جا که رود دجله از شدت دردمندی ناشی از هجوم روزگار بر پیکره زخم‌خورده‌اش، خود را گرفتار شبی می‌یابد که به روشنی صبح نمی‌انجامد و عزت و بزرگی‌اش به ذلت گراییده و کسی نیست که خواری و حقارت را از آن دفع کند و همچون کشتی بدون بادبان و ملوان شده است و منخرج و منفذی جز به اندازه یک وجب راه برون‌رفت نمی‌یابد:

بید الذل هالک مجتاح	کیف لا أذرف الدموع و عزی
جلل ما للیلہ إصباح	قد رمتنی ید الزمان بخطب
ظلمات تخفی بها الأشباح	حیث غمت علی وجه سمائی
شرف فی موطنی وضاح	و تواری عن أعینی مضمحلا
یم عنی و لا ظبی و رماح	یوم أمسیت لا حماة تدود الض
لا شرع لها و لا ملاح	فأنا الیوم کالسفینة تجری
قید شبر لی الفجاج الفساح	ضقت ذرعا بمحنتی فترأت

(رصافی ج ۲/۳۰۱-۳۰۲)

ترجمه: چگونه اشک نریزم؟ در حالی که عزتم با دستان ذلت تباه شده است! دست روزگار مرا با مصیبتی بزرگ مورد هدف قرار داد که تاریکی شیش را صبحی نیست. به گونه‌ای که چهره آسمانم را تاریکی‌ای پوشاند که سایه‌ها نیز با آن پنهان می‌شوند! و شرفی بزرگ و نورانی از چشمانم ناپدید گردید. روزی که به چنان حالی گرفتار شدم، غیرتمندان و شمشیرها و نیزه‌هایی نیستند که ظلم و ذلت را از من دفع کنند. امروز همچون کشتی‌ای هستم که بدون بادبان و ملوان حرکت می‌کنم. با اندوهم به تنگ آمدم، چنان که اندازه یک وجب، راه باز برای حرکت وجود دارد.

نیز تأثیر روزگار و زمان بر روح و اندیشه «بی‌کس» و اشعارش، غالباً در سروده‌هایی جلوه می‌کند که شاعر در آن به بیان مصیبت‌ها، زخم‌ها و رنج‌های وارد آمده بر کالبد سرزمین مادری‌اش

می‌پردازد؛ رنج‌هایی جانکاه و زخم‌هایی التیام‌ناپذیر همچون حادثهٔ بمباران شیمیایی «حلبچه» که تأثیری ژرف بر سروده‌های شیرکو بر جای گذاشته است؛ آن‌چنان که پس از واقعهٔ حلبچه، دست شیرکو یارای نگه‌داشتن قلم و نگاشتن شعر را ندارد زیرا همچون شهر حلبچه، دستان شاعر نیز خشک و عاری از معنای زندگی گشته است:

چهاردهمین روز ماه بود / بر روی زالزالک، باد مدام را ربود / وقتی مداد را یافتم و با آن نوشتم / اشعارم دسته دسته پرواز کردند / پانزدهم ماه بود / رود سیروان مدام را با خود برد / وقتی مداد را از آب گرفتم و با آن نوشتم / اشعارم به ماهی تبدیل شدند / شانزدهم ماه بود / که سرزمین شهرزور مدام را از دستم گرفت / وقتی مدام را پس داد / دست‌هایم همچون حلبچه خشک و عاری از حیات شده بود (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۲/۷۶۲).

۳-۷- احساس غربت ناشی از ورود به دنیا و روزگار اندوه

در دیدگاه رصافی، "زندگی واقعی است پر از وحشت" (فروغی و رضایی ۱۶۴)، چندان که شاعر زاده شدن خود را ورود به روزگاری ملامال از اندوه و مصیبت و خروج از دنیایی از ظلمت و تاریکی به سوی دنیای تاریکی دیگر می‌انگارد که حقیقت پشت سر و پیش روی آن مبهم است! «چنین ابهامی ترسی فزاینده را در پی دارد؛ ترس از این که انسان نمی‌تواند خودش باشد و این که او محکوم است در دنیایی که در آن زندگی می‌کند، همواره موجودی بیگانه و غریب بماند» (پاپنهایم ۱۱۹-۱۲۵)؛ دنیایی که راه نجات از تنگناهای آن بسیار دشوار است؛ بنابراین رصافی خود را از زندگی میرا دانسته و مرگ را بر آن ترجیح می‌دهد! حیات و زندگی‌ای که جولانگاه بلا و مصیبت است:

خرجت من ظلمة لأخري
فما أمامي و ما ورائي؟
إن طريق النجاة وعر
يکبو به الطرف ذو النجاء
برئت للموت من الحياة
ما نکبت مهيع الشقاء
لم یکفها أنها احتیاج
حتى غدت حومة البلاء

(رصافی ج ۲/۳۴-۴۴)

ترجمه: از دنیایی تاریک به سوی دنیای تاریک دیگری خارج شدم؛ نمی‌دانم حقیقت پیش رو و پشت سرم چیست؟ راه نجات بسیار دشوار است به گونه‌ای که اسب اصیل در آن سکندری

۱. اشاره به بمباران شیمیایی شهر حلبچه در شانزدهم ماه مارس ۱۹۸۸ توسط رژیم بعث عراق (حکمت و ملائی توانی ۴۷)

می‌خورد. خود را از زندگی مبرا کرده و مرگ را بر آن ترجیح دادم؛ زندگی‌ای که از مسیر نگون‌بختی دور نشد. این امر برای زندگی بسنده نبود که سراسر احتیاج و نیاز است، تا این‌که به جولانگاه بلا و مصیبت نیز تبدیل شد.

شیرکو نیز در یکی از سروده‌های مالمال از اندوه خود به زمان تولد اندوهناک خود اشاره می‌کند؛ زمانی معاصر با جنگ و کشتار و تهیدستی و سیطره ستمگرانی همچون هیتلر و موسولینی بر دنیا؛ آن هنگام که آب شفاف کهریزها به نفت آغشته شده و امنیت و آسایشی در هستی نمانده بود و بحبوه خفقان و رنج و جنایت بود:

متولد شدم! همزمان با کندن تمام گورهای سرزمین بدون آسمان زاده شدم! / در منطقه گلوله متولد شدم / در اتاق اندرونی یکی از نظامیان هیتلر و موسولینی زاده شدم / متولد شدم! / زمانی که درون کهریزهای شفاف و روشن / نفت سیاه ریخته می‌شد / چشمانشان به دودکش تبدیل می‌شد / در زمان سوگواری آسایش و امنیت به دنیا آمدم / پستان بریده شده مادری بدون شیر را مکیدم / گهواره‌ام تنور (درون) تانکی شکسته در پرچین سیم خاردار اروپا بود / همزمان با بمب اتم متولد شدم! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۱/ ۳۱۰-۳۱۱).

۴-۷ - اندوه ناشی از عقب‌ماندگی از کاروان تمدن و پیشرفت

بر اساس فطرتی که نوع بشر بر آن سرشته شده است، روح انسان همواره میل به تحول و پیشرفت داشته و از سیر قهقرا و عقب‌ماندگی گریزان بوده و نگاهی خیره به شکوفایی دارد همچنان که «دگرگونی تاریخی جامعه بازتاب ادامه تکامل روح انسان است» (کنوبلاخ ۶۴)؛ بنابراین همسویی و همگامی با سیر تمدن جهانی و گام نهادن در مجال پیشرفت و تکامل امری است که ذهن و خاطر اغلب شاعران معاصر را به خود مشغول داشته است. این امر چیزی است که در اشعار رصافی متبلور می‌شود! شاعر همواره از عقب‌افتادگی مردم خود و بی‌اعتنایی آنان به پیشرفتی همسوی دیگر ملت‌ها فریاد شکوه سر می‌دهد؛ مردمی که همچنان در غفلت و بیهودگی مانده‌اند در حالی که مردم غرب به اوج پیشرفت رسیده و در جولانگاه تلاش و ترقی یکه‌تاز گشته‌اند:

أيا سائلا عنا ببغداد إننا	بهائم فی بغداد أعوزها النبت
علت أمة الغرب السماء و أشرق	علینا فظلنا ننظر القوم من تحت
و هم ركضوا خیل المساعی و قد كبا	بنا فرس عن مقنب السعی منبت
فنحن أناس لم نزل فی بطالة	كأننا یهود كل أيامنا سبت

(رصافی ج ۱/ ۴۴۸)

ترجمه: ای کسی که از حال و روز ما در بغداد سؤال می‌کنی! ما در بغداد در صحرایی خشک و بدون آب و علف به سر می‌بریم. مردم غرب به اوج آسمان صعود کرده و بر ما درخشیدن و چیرگی یافته‌اند و ما از پایین به آنان می‌نگریم. آنان اسب تلاش را به تاخت آورده‌اند و ما از کاروان تلاش گسسته‌ایم! ما مردمی هستیم که همچنان در پوچی و بطالت هستیم؛ گویی یهودیانی هستیم که تمام روزهایمان شنبه است!

این حسرت و تأسف بر عقب‌افتادگی سرزمین مادری در مقایسه با سایر کشورهای پیشرفته و مدرن، در شعر «بی‌کس» نیز رخ می‌نماید. شیرکو در نامه‌ای به یکی از دوستانش که در یکی از کشورهای اروپایی پیشرفته سکونت دارد و با دنیای ترقی و بهره‌مندی از امکانات زندگی مرفه مأنوس است، از رنج جانکاه به قهقرا رفتن و سقوط اخلاقی حاکم بر سرزمین خود می‌گوید؛ آن‌جا که زندگی و انسانیت بهای خود را از دست داده و تناقض و دوگانگی بر همه چیز سایه افکنده و هیچ چیز در جای خود باقی نمانده و حتی سرزمین طلوع خورشید نیز به مکان غروب و افول آن تبدیل شده و ضد ارزش جای ارزش را گرفته و ناهنجاری به هنجار تبدیل شده است! به گونه‌ای که فرد حسرت زندگی گذشته و بازگشت به روزگار شیرین گذشته در دل دارد. در حالی که مردمان سرزمین‌های دیگر در شرایطی کاملاً متفاوت بوده و هر روز شادی و کامیابی جدیدی را تجربه می‌کنند:

متحیر نشو! اگر بگویم / برف قرمز رنگ است! / همانند رنگ درخت ارغوان / همچون لباسی که بر تن شهیدان گمنام است / بهار عشق سال‌های پیشین مرد / مدینه فاضله و نیک‌کرداری اجدادمان مرد / رگ مردانگی و غیرت دیرینه کردها بی‌حس شده است / نزد ما، بهار فصل ریزش گل‌هاست / مطلع خورشید به مکان غروب آن تبدیل شده است / حسرت گذشته را می‌خوریم / اندوه همدم ماست؛ تار و پود زندگی را در بر گرفته / مدتی است شادکامی رخت بر بسته / نزد ما ارزش زندگی / ارزش عمر، روشنایی روح و جان / از پنیرک ارزان‌تر است / از هیزم و تکه چوب بی‌بها تر است / برای سر بریدن، برای جان گرفتن / گردن جوجه پر در نیاورده / از گردن انسان کلفت‌تر است / نزد شما پیشرفت رایج است / به سوی بلندا رفتن رایج است / سفر به آسمان و فضا رایج است / ای برادر! نزد ما / کشتن یکدیگر رایج است / با دست یکدیگر کفن کردن رایج است / جنایت و خونریزی رایج است! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۱/۲۰۹-۲۱۲).

۷-۵ - حسرت بر دوران کودکی و جوانی

یکی از تابلوهایی که اغلب شاعران در آن به نگارگری پرداخته‌اند، تصویر روزگار گذشته و خصوصاً دوران کودکی یا جوانی است زیرا گنجینه به تاراج رفته بهترین لحظات زندگی است که در زمان حاضر به خاطراتی دور از دسترس تبدیل شده و تنها در ناخودآگاه نقش بسته‌اند. روح حساس شاعران که با کمترین عامل بیرونی یا درونی دچار خدشه و رنجش می‌گردد، غالباً در رویارویی با ناملایمات روزگار، گریز و مأویایی جز روزگار شیرین گذشته نمی‌یابد بنابراین به خاطرات کودکی یا دوران جوانی پناه می‌برد تا اندکی از رنج درون بکاهد. رصافی با ابراز اشتیاق و حسرت بر روزگار خوش جوانی، آن را به شکوفه و گل در طراوت و رنگ و عمر کوتاهش تشبیه می‌کند و زندگی خود را با سپری شدن آن دچار پژمردگی و اندوه به تصویر می‌کشد:

عهد الصبا سقیا لأيام الصبا	أشبه شىء بأزاهير الربا
إن الصبا كالورد في نضرته	و عمره و اللون منه و الشدا
لقد ذوى غصن حیاتی بعده	و كان ریان التصابی و المنى

(رصافی ج ۱/۵۷۵)

ترجمه: روزگار جوانی! روزگار جوانی شادکام باد. شبیه‌ترین چیز به شکوفه‌های تپه‌ها! جوانی همچون گل است؛ در طراوت و عمر کوتاه و رنگ و رایحه‌اش. شاخه زندگی‌ام بعد از آن پژمرده شد و خشکید! در حالی که سیراب و سرمست از عشق و آرزو بود.

«گذشته رایحه خاص خود را نزد انسان دارد؛ به ویژه کسی که غم‌های روزگار حاضر، پشتش را خم کرده و غربت مجرای نفس را به تنگ آورده است، پس براساس این تصور، روزگار گذشته بندر و لنگرگاهی است که شاعر برای فرار از درد و کسب آرامش به آن رفت و آمد می‌کند؛ هرچند در عام خیال و رؤیا!» (راضی جعفر ۵۲).

اشتیاق به گذشته در وجود شیرکو، در میل به روزگار کودکی تجلی می‌یابد؛ شاعر دوست دارد به درون پنبه سفید کودکی و دامن مادر بازگردد، همان‌جا که در زیر سایه‌ای از اندوه دامن مادر، چشم بر هم می‌نهد و غرق در دنیای رنگ‌ها و چشمان مادر و غربت وطن می‌گردد. این اشتیاق بازگشت از آن روست که «احساس عزلت و اغتراب، شاعر را به درون خویش بازمی‌گرداند؛ درونی سیال در گذشته» (رباعه ۱۹۷). شیرکو می‌گوید:

به درون پنبه سفید کودکی بازمی‌گردم/ با یک دست رؤیا می‌چینم و/ دست دیگر را جای می‌گذارم/ درون دامن مادرم/ برای سایه‌ای حزن‌آلود!/ به دنیای دیدنی‌های کودکی بازمی‌گردم/ با

یک چشم، رنگ را می‌خوانم و / چشم دیگر را جای می‌گذارم/درون چشمان مادرم/ برای گریه‌ای آرام و آهسته! / به دنیای شنیدنی‌های کودکی بازمی‌گردم/ با یک گوش، صدای قربانی را می‌شنوم و/دیگری را جای می‌گذارم/درون غربت وطن/ برای گوش دادن به تنهایی! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۶/۲۳۸-۲۳۹).

«قدرت تخیل نیرومند بی‌کس با زبانی سخته که گرمای عاطفه بر سراسر آن تابیده است، ما را در شهرها و کوچه پس‌کوچه‌های سرزمینی وحشی و غبارآلود در فصل‌های سال و از میان دشت و قله‌ها و چمنزارها و برف و باران و خاطرات کودکی‌اش یله می‌کند» (بی‌کس، ۱۳۸۰: ۸) و با برانگیختن احساس و عاطفه مخاطب، جریان سیال ذهن و خیال وی را به سوی روزگار گذشته نهفته در ناخودگاه خویش برده و در برابر یادمان شیرین روزگار کودکی قرار می‌دهد.

۸- غربت‌گزینی مکانی و دوری از وطن

۸-۱- مهاجرت «رصافی» و تبعید شدن «بی‌کس» از وطن

بسی روشن و آشکار است که روح انسان و به ویژه هنرمند همواره در پی مکانی سرشار از آرامش و جایگاهی برای محقق ساختن آمال و آرزوهای خویش است. شاعران از جمله افرادی در جامعه هستند که پیوسته در جست و جوی این آرامش و آرمان‌شهر رؤیایی خود می‌باشند که گنجایش خواست‌ها و آرزوهای آنان را داشته باشد. رصافی از جمله شعرای عراقی است که شرایط شکننده و سرشار از آشوب و بی‌عدالتی جامعه خود و سیطره جاهلان و بیگانگان را تاب نمی‌آورد و در نتیجه عزم خود را بر ترک سرزمین مادری جزم می‌کند و راه سرزمینی دیگر برای اقامت در پیش می‌گیرد و بدین ترتیب، تبعیدی خودخواسته را برمی‌گزیند تا شاید از این طریق، عزت و کرامتش را از تباهی مصون دارد:

علام أمکت فی بغداد مصطبرا
علی الضراعه فی بحبوحه الهون؟
لأجعلن إلی بیروت منتسبې
لعل بیروت بعد الیوم تؤوینی!
خابت بیغداد آمال اؤملها
فهل تخیب إذا استذرت بصنین؟
لیت سوریه الوظفاء مزنتها
عن العراق و عن وادیه تغنینی

(رصافی ج ۲/۳۲۵-۳۲۶)

ترجمه: چرا در بغداد بمانم و در بحبوحه ذلت و خواری بر خضوع شکیبایی کنم؟ خود را به بیروت منتسب می‌کنم؛ شاید پس از این، بیروت مرا پناه دهد! آرزوهایی که داشتیم در بغداد به

ناکامی گرایید؛ آیا اگر این آرزوها در کنف حمایت منطقه صنین باشد، ناکام و تباه خواهد شد؟ کاش سوریه با ابر پر باران و همیشه جاری‌اش، مرا از عراق و وادی آن بی‌نیاز گرداند! بنابراین شاعر با روحی مالمال از ناکامی و پریشان‌خاطری، خود را از بغداد و مردم آن مبرا دانسته و رحل سفر می‌بندد:

إلیک إلیک یا بغداد عنی فإنی لست منک و لست منی
(رصافی ج ۱/۳۳۳)

ترجمه: ای بغداد! از من دور شو. نه من از تو هستم و نه تو از منی! (خود را از تو مبرا می‌دانم). «بی‌کس» همچون بسیاری از شاعران کرد معاصر خود با مسأله غربت مکانی دست و پنجه نرم کرد. «شیرکو» از جمله شاعرانی است که در جریان انقلاب‌ها و مبارزات کردها با رژیم بعث، همچون شاعری متعهد به آرمان آزادی، پای در رکاب مبارزه و پایداری نهاد و از این روی، در همان ابتدای جوانی با طرد و تبعید مواجه گردید. «در بحبوحه شورش‌ها و انقلاب‌های کردهای عراق در سال ۱۹۷۵، شیرکو توسط رژیم عراق به استان اَنبار در غرب عراق تبعید گردید. در سال ۱۹۸۴ شیرکو به حرکت انقلابی کردها در کوهستان پیوست» (فرید حسن ۶۶) و در اواخر همان سال به ایران، سوریه، ایتالیا و سرانجام سوئد مهاجرت کرد. این روند طولانی از تبعید در وطن تا آوارگی در کشورهای مختلف، تأثیر عمیقی بر روح و جان شاعر بر جای گذارده و اندوه و احساس غربتی ژرف در وجود وی و کالبد اشعارش پدید آورده است. این غربت سبب شده است که «شیرکو» همواره یاد و خاطره وطن را در ذهن داشته و به دنبال آن باشد که هر لحظه بیش از پیش با سرزمین مادری درآمیزد؛ تا آن‌جا که وطن همچون تکه گلی در مشت شعری از اشعار وی جای بگیرد و شاعر نیز همچون اندکی آب در پلک چشمان سنگی از سنگ‌های وطن قرار بگیرد:

ای وطنم! تو را «تکه گلی» نام می‌نهم/آن قدر که در مشت یکی از اشعارم جای بگیرم/خود را نیز «اندکی آب» نام می‌نهم/آن قدر که در پلک چشم یکی از سنگ‌هایت/جای بگیرم!/می‌ایستم! اندکی بر تو اشک می‌ریزم/تا جایی که قامت سبز فوران کند/طولانی است! طولانی! این فصل غربت و غریبی‌ام! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۳/۵۴۴-۵۴۵).

۲-۸- حضور وطن در ذهن رصافی و بی کس

در شعر رصافی، یاد و خاطره وطن و اشتیاق به دوستان و نزدیکان ساکن در سرزمین مادری جلوه‌ای خاص و پررنگ دارد، به گونه‌ای که ذکر وطن و اشک‌های موج جاری بر رخسار شاعر به سبب دوری از آن، در اغلب اشعارش نمودی بارز می‌یابد؛ این یادآوری و اشتیاق چنان آتشی برافروخته است که وجود شاعر را شعله‌ور ساخته و خواب راحت را از چشمانش

می‌گیرد چنان که وی را همدم ستارگان بیدار در کرانه آسمان می‌سازد

تذکرت فی أوطانی الأهل و الصحبا فأرسلت دمعا فاض وابله سكباً
وبت طرید النوم اختلس الکرى بشاخص طرف فی الدجی یرقب الشهباً

(رصافی ج ۱/۵۶۳)

ترجمه: خانواده و دوستان ساکن در وطن را به یاد آوردم و اشکی همچون باران مداوم و پی در پی از چشم جاری کردم. بی‌خواب شدم و با گوشه چشمم، ستارگان و شهاب‌ها را نظاره کردم.

در ذهن و خیال «شیرکو»، تمامی خاطرات گذشته سرزمینش از یادهای کودکی تا طبیعت همواره حاضر است! آن‌چنان که گویی غربتی وجود ندارد! خاطرات درختان بلوطی که در مقابل شاعر ایستاده و در برابر قلم وی سر تعظیم فرود آورده‌اند! رایحه روستاهای کردستان که سراسر فضای اتاق شیرکو را دربرگرفته‌اند! هیاهوی بچه‌های هم‌محله‌ای دوران کودکی که در صدای شاعر نقش بسته‌اند! همه و همه نزد او حاضرند و گویی غربتی وجود ندارد:

چگونه غربت سایه درخت بلوط دوری است؟/ اگر چنین است! این همه کلاه سرشک بلوط/ کنار من چه می‌کنند؟ چرا این‌جا هستند؟! چرا در برابر نوک مدام تعظیم کرده‌اند؟/ چه‌طور غربت ستاره پنبه‌ای مهاجر سیویل (سهیل) است؟/ و می‌بینمش! چه‌طور چنین است؟/ اگر چنین است! این همه بنفشه رؤیای روستاهای «زئ» و «نورک» چیست؟/ که در درون دفتر شعرم رویده‌اند! چرا اینجا هستند؟/ چرا پس از باران، اتاقم را سرشار می‌کنند از بوی روستای «دوبارئ»؟/ چگونه غربت، اشتیاق به جوش و خروش شامگاهان بچه‌های محله است؟/ و می‌شنومش! چه‌طور چنین است؟/ اگر چنین است! کودکان این همه محله/ در کوچه درون صدایم چه می‌کنند؟! چرا اینجا هستند؟! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۳/۵۶۷).

۳-۸- اشتیاق به دیدار دوباره وطن

در سرزمین غربت و هنگام دوری رصافی از خاک وطن، آتش فراق و اشتیاق در قلب و جان شاعر برافروخته شده و اشک در چشمانش طغیان می‌کند؛ اشکی که دوی درد مشتاقی دور افتاده از وطن است و شکیبایی از دست داده است؛ در حقیقت «غربت مکانی نشأت گرفته از اشتیاق به سرزمین محبوبان و دوستان، برانگیزنده احساس غربتی دیگر دارای ویژگی عاطفی و روحی است» (جودت ۲۷). رصافی روز فراق را روزی بسیار دشوار می‌داند که در آن روز، جدایی شمشیرش را به روی وی برکشیده است. رنج زخمه زنده بر روح و جان شاعر در اثر اشتیاق به وطن مادری چنان است که هر گاه نسیمی وزیدن می‌گیرد یا ستاره‌ای در کرانه آسمان جلوه‌گر می‌شود، شاعر شوق دیدار نزدیکان و دوستان دارد:

إلی کم تصب الدمع عینی و تسکب	و حتام نار البین فی القلب تلهب؟
أبیت و لی وجد یشب ضرامه	و دمع له فی عارضی تصیب
و هل لمشوق خانه الصبر عنکم	سوی دمعہ فهو الدواء المجرب
ألا إن یوما جرد البین سیفه	علی به یوم شدید عصبص
فیا لیت شعری هل أفوز برؤیتی؟	محیاله کل المحاسن تنسب
أحن إلی رؤیاکم کلما سری	نسیم و کلما لاح کوکب

(رصافی ج ۲/۶۳۰)

ترجمه: چقدر چشمم اشک می‌ریزد و تا چه وقت آتش فراق در قلبم زیانه می‌کشد؟ شب زنده‌داری می‌کنم در حالی که آتش اشتیاق برافروخته می‌شود و اشک از ابر چشمانم جریان می‌یابد. آیا برای فرد مشتاقی که در اشتیاق به شما شکیبایی از کف داده است، غیر از اشک ریختن راه دیگری وجود دارد؟ اشکی که دوی آزموده شده و نیک است. هان! روزی که فراق شمشیرش را به روی من برکشید، روزی سخت و دشوار بود. ای کاش می‌دانستم که آیا موفق به دیدار دوباره چهره‌ای خواهم شد که همه زیبایی‌ها به وی منسوب است! مشتاق دیدار شما می‌شوم! هرگاه نسیمی بوزد و هرگاه ستاره‌ای در افق ظاهر شود.

درد غربت «بی‌کس» و اندوه زخمه‌زنده ناشی از آن بر قلب شاعر بسیار دشوارتر و جانکاه‌تر از احساس غربت رصافی است، زیرا غربت رصافی امری خودخواسته و بدون عامل فشار و اجبار و تبعید بوده است حال آن‌که غربت «بی‌کس» امری قهری و توأم با تبعید و عدم توانایی برای بازگشت و در نتیجه همراه با رنج و عذاب روحی و احساس ناکامی بوده است زیرا «هر

چیزی که مانع رسیدن به هدف شود، ناکامی را سبب می‌شود» (Mills, 1988: 396). از این رویکرد، شیرکو با رنج بردن از دردی عمیق‌تر و جانکاه‌تر از رصافی، آرزوی بازگشت به سرزمین مادری و بوییدن و بوسیدن و در آغوش کشیدن پیکره طبیعت آن و سجده بر خاک وطن را دارد زیرا «انسان بر عشق وطن سرشته شده است؛ بنابراین هر دردی را با گیاهان وطن درمان می‌کند! پس هر چقدر هم مهاجرت کند و به سرزمین‌های دیگر برود، در نهایت به سرزمین مادری اشتیاق می‌ورزد» (الجاحظ ۶). شیرکو می‌گوید:

تا وقتی که می‌آیم، آن گل‌های سفید را به خاک نسپارید/ بایستید! آن‌ها را به گهواره تاریخ
نسپارید/ آرزو دارم برای آخرین بار/ چهره‌ام را با پاشیدن گلاب آن‌ها خیس کنم/ نسیمشان را
در آغوش بکشم/ دهانم را بر دهان حسرت یکایک آن‌ها بگذارم/ ناکامی سینه‌شان را بو کنم و
بمکم/ همچون مادر و باران و دستنبو/ آن‌ها را بو کنم/ یک به یک دست بکشم/ بر پرتو و
آفتاب گیسوانشان/ مو به مو ببوسمشان/ تا وقتی که می‌آیم، آن ماه زرد را به خاک نسپارید!/ بایستید!
تا تابش غربتم را بیاورم/ بایستید! تا برسم و/ هاله شعرم را به کمر بند دور کمرشان
تبدیل کنم/ آرزو دارم برای آخرین بار/ دست بر موج گردن همه‌شان بیندازم/ اندوه یکایک آن‌ها
را چون گهواره تکان بدهم/ سرم را روی سینه و دامن برفی یکاکشان بگذارم/ دانه دانه فوت
کنم/ در سوراخ زخم‌هایشان و/ نی قامتشان را بنوازم! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۳/ ۴۹۰-۴۹۲).

۴-۸- احساس درهم‌شکستگی روحی

تأثیر درد غربت و دوری از وطن بر روح رصافی چنان سخت است که شاعر تحمل چنین دردی را خارج از توان می‌داند و خود را در لحظه جدایی از نزدیکان و وطن همچون کشتی طوفان‌زده‌ای ترسیم می‌کند که بادبان خود را در مقابل طوفان برافراشته است اما باد کشتی را کج کرده و تخته‌هایش در معرض شکستن واقع شده‌اند و یارای ایستادگی از کف داده‌اند:

و إني جبان في فراق أحبتي
و إن كنت في غير الفراق شجاعا
كأني و قد جد الفراق سفينة
أشالت على الريح الهجوم شراعا
فمالت بها الأرواح و البحر مائج
و قد أوشكت ألواحها تنداعى
(رصافی ج ۱/ ۳۵۸)

ترجمه: من در هنگام جدایی از دوستان و محبوبان ترسو هستم؛ هرچند در زمانی غیر از جدایی شجاع باشم. گویی که در لحظه شدت یافتن جدایی، کشتی‌ای هستم که بادبان‌ش را بر

باد طوفانی برافراشته است. پس بادهای کشتی را کج کرده‌اند و دریا موج و طوفانی است و نزدیک است تخته‌های کشتی در هم بشکنند!

درد غربت و اندوه تنهایی، «شیرکو» را به کنج میخانه و روی صندلی اندوهگین غروب و خاطرات گذشته می‌کشاند. باده گلگون ارغوانی رنگ، خاطرات شیرکو را به کشتی‌ای تبدیل می‌کند که وی را در تلاطم اندوه غربت به روزگار گذشته می‌برد. شاعر همچون بندری مه‌گرفته است که تنهایی تمام وجودش را فراگرفته و با شنل خیالش، تنهایی را تا ماورای مرزهای آب بدرقه می‌کند:

اندوهم مست است و چشم تنهایی‌ام خم‌ار/ در کنج سپید کبود فام قفس‌گونه این میخانه/
سرزمینی آواره‌ام/ روی صندلی غروب و خاطرات نشسته‌ام/ باده‌ای ارغوانی‌رنگ، سرم را به
دریاچه‌ای زیر باران رنگارنگ تبدیل کرده است و خاطراتم را به کشتی/ از هر کجا به من
بنگری، بندری مه‌گرفته‌ام و/ فقط تنهایی از رخسار خیس وجودم پیاده می‌شود و/ فقط تنهایی
را همراه شنل و زهدان خیالم/ تا آن سوی مرز آب بدرقه می‌کنم/ خوشه تاک رنج و دردی
هستم که/ روی حوض پر از ماهی زرد و قرمز رؤیاهایم/ آویزان و خم شده‌ام/ از آن سو هم،
دست‌های زرد پاییز/ با پنجه‌های خشکیده و درازش، دانه دانه/ عمرم را می‌چیند/ آری! در این
کنج سپید کبود فام/ من سرشک به هم پیچ خورده تبعیدگاهم و/ باده آتش می-
نوشم! (بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۴/ ۶۸-۶۹).

این سخن گفتن شیرکو و رصافی از درد و رنج حاصل از دوری از وطن و اندوه نشأت‌گرفته از آن، از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد که «شاعر معترب و دورافتاده از وطن، در پرده برداشتن از مکنونات درونی خود و خاطرات گذشته‌اش مونس‌ی برای رهایی از تنهایی وحشت‌انگیز می‌یابد یعنی رابطه میان شاعر معترب و وطن رابطه‌ای است که اضطراب و ترس از امری ناشناخته بر آن سیطره دارد زیرا شاعر مأوای خود را از دست داده و از دوستان و وطن دور افتاده است» (البغدادی ۱).

۸-۵ - حسرت بر تباهی سرزمین مادری

رنج و اندوه ناشی از تباهی گذشته شکوهمند وطن، دغدغه خاطر و دردمندی جان‌فرسایی است که همواره هستی رصافی را در معرض سیلی از حسرت و تأسف قرار داده و در لابه‌لای تمام صفحات دفتر شعرش رخ می‌نماید. شاعر سرزمین مادری‌اش را گرفتار درد و مصیبتی چنان طاقت‌فرسا می‌بیند که هیچ دواپی ندارد؛ سرزمینی که سرچشمه نعمت و آبادی و رونق زندگی بوده است! گویی روزگار از سرزمین شاعر روی برتافته و با آن از در کینه و دشمنی در

آمده است! سرزمینی که مردمش، شکوه و بزرگی پیشین خود را تباه ساخته و جاهلان زمام امورشان را به دست گرفته و دچار تفرقه شده‌اند و تمامی آثار زیبایی و شکوهمندی‌اش در معرض زوال قرار گرفته است؛ چنین احساسی شاعر را به سوی اغتراب تاریخی سوق داده است؛ حالتی که «نشأت‌گرفته از دگرگونی ارزش‌ها و آداب و رسوم در نتیجه تغییر اجتماعی سریع است که به سبب احساس تاریخی افراد به تباہی ارزش‌هایی کهن حاصل می‌گردد که با آن انس گرفته و از آن تأثیر پذیرفته‌اند» (نورالدین ۱۷). رصافی می‌گوید:

ولعت بک الأحداث حتی أصبحت	أدواء خطبک ما لهن اساءة
قلب الزمان إلیک ظهیر مجنة	أفکان للزمان عندک ترات؟
إذ من دیالمة و الفرات و دجلة	أمست تحل بأهلک الکربات
إن الحیاء لفی ثلاثة أنهر	تجری و أرضک حولهن موات
قد ضل أهلک رشدهم و هل اهتدی	قوم أجاهلهم هم السروات
قوم أضاعوا مجدهم و تفرقوا	فتراهم جمعا و هم أشتات
من مبلغ المنصور عن بغداده	خبرا تفیض لمثله العبرات
أمست تنادیه و تندب أربعا	طمست رسوم جمالها الهبوات
ماذا دهاک من الهوان فأصبحت	آثار عزک و هی منطمسات
قد ضیعت بغداد سابق عزها	و غدت تجیش بصدورها الحسرات

(رصافی ج ۱/۳۰۴-۳۱۵)

ترجمه: حوادث مشتاق تو شدند تا این‌که دردهای مصیبتت را درمانی نیست. روزگار روی خوش از تو برگرداند! آیا روزگار نسبت به تو کینه و حس انتقام دارد؟ به گونه‌ای که از دیاله و دجله و فرات، مصیبت و اندوه بر ساکنان وارد می‌آید! زندگی در سه رودخانه جریان می‌یابد و زمین تو پیرامون آن رودها خشک و مرده است. هدایت ساکنان تبدیل به گمراهی گشت و آیا مردمی که جاهلان‌شان زمامدار امورشان باشند، هدایت می‌شوند؟ مردمی که بزرگی‌شان را تباه کردند و متفرق شدند! آنان را جمع می‌بینی، در حالی که پراکنده‌اند! چه کسی خبری درباره بغداد برای منصور می‌برد؟ که فردی همچون او به خاطر بغداد، چشمانش مالا مال از اشک می‌شود. او را ندا می‌دهد و بر خانه‌هایی شیون می‌کند که بادها آثار زیبایی‌شان را محو کرد. چه

ضعفی بر تو وارد آمده است؟ که آثار عزت و بزرگی‌ات این چنین محو گردیده است! بغداد عزت پیشینش را از دست داد و چنان گشته است که در سینه‌اش حسرت می‌جوشد! احساس اغتراب تاریخی و حسرت و اندوه بر روزگار گذشته شکوهمند وطن در شعر «بی‌کس» نیز جلوه‌گر می‌شود؛ شاعر در قالب تمثیل، گذشته سرشار از سرور و شکوفایی سرزمین خود و تباهی آن در عصر حاضر به دست استعمارگران خارجی و خائنان داخلی را در تصویر درخت بلوط^۱ ترسیم می‌کند که در گذشته، نماد سرزندگی بوده است؛ درختی با شاخه و برگ انبوه و ریشه‌دار در اعماق زمین؛ آن‌چنان که تندباد سخت هم یارای به لرزه انداختن پیکره درخت را نداشت! اما با سپری شدن مدتی، طراوت خود را از دست داده و پژمرده گردید. کینه‌توزان شاخه و برگ‌های درخت را بریده و ساقه و تنه آن را قطع کردند. علاوه بر این، کرم‌ها نیز از درون به جان درخت افتاده و سبب فرسودگی آن گشتند؛ به گونه‌ای که چیزی جز پیکری بی‌جان از بلوط باقی نماند:

هزار نسل پیش از این؛ در روزگار گذشته/ زمانی که نخستین نسل کرد متولد شد/ نزدیک اورامان کنونی/ درخت بلوطی وجود داشت/ به آن، نام درخت زندگی و درخت زنده داده بودند/ آن‌قدر اعتماد به نفس داشت/ و چندان نیرومند بود که/ بر دریای وحشت، خشم می‌گرفت/ با تندباد گلاویز می‌شد/ از زیر، رگ عمیقش را/ روی پشت گاوماهی فرو کرده بود/ از قسمت تاج، شاخه بلندش/ تا هفت طبقه آسمان بالا رفته بود/ اما درخت بلوط ما/ پس از یکی دو نسل/ ریشه‌اش ضعیف گشت/ تاج بلندش به زوال گرایید/ برگش ریخت؛ کبوتر امید و زندگی از روی آن پر کشید/ دشمن شاخه و برگش را قطع کرد/ از درون نیز، کرم‌زده شد/ موریانه شروع به خوردن و سوراخ کردنش کرد/ تنه سبزش پوسید/ روی لاشه مالا مال از زخمش خم شد/ دشمنان به پایکوبی افتادند/ زمستان فرا رسید/ کینه تیر دست جنایت/ تکه تکه- اش کرد/ شعله‌ورش کردند؛ اتاق پیشخوان را با آن گرم کردند/ پیرامون شعله آتشدان؛ شعله درخت بلوط سوخته! استعمارگران غاصب حلقه زدند/ جشن گرفتند؛ تا پاسی از شب؛ تا هنگام خستگی/ تا درخت بلوط سوخته/ شعله قرمز و آخرین اخگرش خاموش شد(بی‌کس، ۲۰۰۶: ج ۱/ ۲۲۶-۲۳۱).

^۱ یکی از کارهای برجسته بی‌کس این بود که توانست به شیوه‌ای قابل توجه بر روی فرهنگ زبان کردی کار کند و واژه‌ها را از نو در متون شعری خود معنای تازه و زیبا ببخشد و از نو برایشان نقش تعریف کند؛ این جریان، صورتی زیبا و برجسته به اشعار بی‌کس داده است (رتوف ۱۹۸).

۹- مقایسه بی کس و رصافی

غربت اجتماعی رصافی غالباً ناشی از کینه‌توزی مردم و نگرش خصمانه آنان نسبت به شاعر است ولی غربت اجتماعی بی کس بیشتر نشأت گرفته از ناهمگونی دیدگاه و رویکرد شاعر با مردم است.

اغتراب زمانی در شعر رصافی غالباً حاصل سیل مصیبت‌ها و ناگواری‌هایی است که شاعر روزگار را سبب وارد آمدن آن می‌داند، حال آن‌که اغتراب زمانی در شعر شیرکو بیشتر در قالب تراژدی نسل‌کشی و آپارتاید نژادی نسبت به مردم کرد جلوه‌گر می‌شود که در ظرف زمان و درازای روزگار به وقوع پیوسته است.

اغتراب سیاسی رصافی بیشتر نشأت گرفته از ناخرسندی و تنفر شاعر از سیطره سفلگان و بیگانگان بر امور سرزمین مادری است اما این نوع اغتراب نزد بی کس، علاوه بر بیزاری از هژمونی استعمارگران بر وطن شاعر، غالباً از احساس اندوه شاعر به سبب نفی و انکار هویت و ظلم و بیداد توأم با کشتار و ژینوساید سرچشمه می‌گیرد.

احساس تنگنا و خفقان به سبب فقدان آزادی بیان و رنج بردن از سرکوب و محرومیت، وجه مشترک دو شاعر در زندگی کردن در فضای اندوه‌زده و تاریک استبداد است.

دامنه نگرش رصافی در پرداختن به مسائل مربوط به احساس اغتراب بیشتر منحصر به بازگو کردن امور سرزمین شاعر است اما شیرکو نگاهی وسیعتر و جهانی به قضایای انسان معاصر داشته و غالباً درد مردم کرد را با آلام رنج‌دیدگان سایر کشورها پیوند داده و پنجره شعر را برای نگریستن به رنج و اندوه تمام بشریت به کار برده است.

دورافتادگی رصافی از وطن امری خودخواسته و غیر اجباری بوده و شاعر امکان بازگشت به سرزمین مادری را داشته است لکن غربت مکانی و دور افتادن بی کس از وطن امری قهری و توأم با طرد و تبعید و بدون امکان بازگشت به وطن بوده است.

عدم تحقق آرزوی دو شاعر برای دیدار دوباره وطن در نتیجه غربت مکانی و بازگشت به دوران شیرین خاطرات گذشته، روح رصافی و بی کس را به سوی درهم‌شکستگی و درون‌مایه اشعارشان را به سوی اندوه سوق داده است.

در شعر رصافی، تعبیر از احساس غربت به صورت صریح و بدون کاربرد رمز صورت می‌گیرد اما شیرکو برای بیان احساس غربت و اندوه خود، گاه از رمزهایی همچون بلوط و زالزالک استفاده می‌کند.

نتیجه‌گیری

دو شاعر از سیطره استعمارگران و فرومایگان بر زمام امور سرزمین خود و به حاشیه رانده شدن و فقدان آزادی رنج می‌برده‌اند؛ امری که رصافی و بی‌کس را به تنگنای اغتراب سیاسی سوق داده است.

انزوایی و احساس غربت اجتماعی رصافی و بی‌کس نشأت گرفته از دشمنی و کینه‌توزی مردم نسبت به شاعر و ناهمگونی دیدگاه‌ها و رویکردهای دو شاعر با محیط پیرامون است؛ امری که احساس غربت در سرزمین مادری را نیز در پی داشته است.

تباهی اخلاق و رفتار و دور شدن مردم از پابندی به اصول اصیل و رویگردانی از معیارها و کهن‌الگوهای دیرین و نیز بی‌اعتنایی به ندای روشنگرانه شاعر چیزی است که احساس غربت روحی رصافی و بی‌کس را برانگیخته است.

رصافی و بی‌کس زمان را سرچشمه مصیبت‌ها و رنج‌های بسیار وارد آمده بر خود می‌انگارند؛ امری که سبب نگرش بدبینانه دو شاعر نسبت به زمان و روزگار و سوق دادنشان به سوی اغتراب زمانی شده است. در شعر رصافی، زمان بیشتر در شکل عامل و سبب جلوه می‌کند لکن در سروده‌های شیرکو، زمان غالباً ظرف محور بوده و تاریخ و روزگار در نقش بیننده‌ای بی‌تفاوت و اهمالگر نسبت به سرنوشت شاعر و مردم کرد ظاهر می‌شود.

روح دردمند رصافی گره‌خورده به نوعی نگرش منفی و بدبینی است که در اغلب سروده‌هایش به ناامیدی و یأس از تغییر اوضاع و احوال منتهی می‌شود اما شیرکو غالباً رویکردی خوشبینانه و نگرشی مثبت به ایجاد گشایش و دگرگونی شرایط و بهبود اوضاع دارد.

تباهی اخلاق و ارزش‌ها و معیارهای اصیل که برانگیزنده احساس غربت روحی در وجود دو شاعر است از رویگردانی مردم از سنت‌ها و الگوهای رفتاری و اخلاقی اصیل گذشته نشأت می‌گیرد؛ امری که ناهمگونی دیدگاه رصافی و بی‌کس با جامعه در ضرورت پابندی به اصول گذشته و احساس تعلق خاطر دو شاعر به کهن‌الگوها را به تصویر می‌کشد.

تباهی سرزمین مادری و عقب‌افتادگی از چرخه پیشرفت و همگامی با روند ترقی جهانی سبب فروپاشی برج آرمان‌شهر مطلوب رصافی و بی‌کس شده و احساس غربت روحی دو شاعر را برانگیخته است.

نزد شیرکو، رنج روحی ناشی از غربت مکانی بسیار دشوارتر از رصافی است زیرا دورافتادن رصافی از وطن امری خودخواسته و غیر اجباری بوده است اما دوری بی‌کس از سرزمین مادری امری توأم با طرد و تبعید و بدون امکان بازگشت بوده است. تولد و حیات دو شاعر جلوه‌گاه به هم آمیختگی اغتراب مکانی، زمانی و روحی است که خود از شرایط ناگوار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نشأت گرفته است؛ به عبارت دیگر، اغتراب سیاسی، اجتماعی و ... احساس غربت مکانی و زمانی ناشی از حضور بر عرصه گیتی را تشدید کرده است. به‌کارگیری رمز واژگان برای تعبیر از درد غربت و رنج درون، در سروده‌های بی‌کس حضوری بسیار چشمگیرتر از اشعار رصافی دارد که به ویژه در تعبیر شیرکو از غربت مکانی، سیاسی و تاریخی جلوه‌گر می‌شود.

References

- Abdullah, Yahya. *Alienation: An Analytical Study of Taher Bin Jelloun's Novel Characters*. Beirut: The Arab Institute for Studies and Publishing, 2005.
- Abu Haqa, Ahmed. *Commitment in Arabic Poetry*. Beirut: Dar Al-Ilm for Millions, 1979.
- Ahmed Taleb, Ibrahim. *De la Colonisation à la Révolution Culturelle*. Alger: Société nationale d'Édition et de Diffusion, 1973.
- Al-Anbar, Sabah. *The Image of the Place and its Aesthetic Significance in the Poetry of Sherko Bekes*. Damascus: Nineveh House, 2011.
- Al-Baghdadi, Muhammad. *Nostalgia for the Homeland*. Investigated by Jalil Al-Attiyah, Riyadh: Alam Al-Kitab, 1987.
- Al-Fakhoury, Hanna. *The Collector in the History of Arabic Literature "Modern Literature"*. Beirut: Dar Al-Jeel, 1986.

Al-Jahiz, Abu Othman. *Nostalgia for Homeland*. Cairo: Salafi Press, 1933.

Al-Kawakibi, Abdel-Rahman. *The Nature of Despotism and the Struggle of Slavery*. Cairo: Dar Al-Kitab Al-Masry, (N.D).

Al-Muhammadi, Abdul-Qadir Musa. *Alienation in the Heritage of Sufism in Islam*. Baghdad: House of Wisdom Publications, 2008.

Al-Sindi, Badrakhan. *The Nature of Kurdish Society in the Literature of a Psychosocial Study*. Kirkuk, Iraq: Al-Baladiyah Press, 1967.

Avini, Morteza, et al." The Crisis of Identity; The Interior of Contemporary Crises". *Farhang Magazine*, vol. 3, no.1 (1372). 8-27.

Bikas, Shirko. *Dehrubandi Pahpooleh*. Translated by Mohammad Raouf Moradi. Tehran: Anna Publications, 2001.

---. *Divan Shirko Bikas*. Sulaymaniyah, Iraq: Sardam Publications, 2006.

Boudon, R. *A Crilical Dictionary of Sociology*. 4th Edition. London: Roatledge, 1989.

Burhakehi, Siddiq. *Special Kurdish Mizhoi*. Erbil, Iraq: Aras Publications, 2008.

Dastgheib, Ahmad Reza. *Collective Behavior*. Tehran: Sociologists Publications, 2016.

Delaya Milan, Ali, and Fahri Soleiman. "A Study of the Reflection of Mythical Symbols in the Poems of Ahmad Shamloo and Shirko Biks". *Journal of Kurdish Literature*, vol. 4, no. 5. (2015): 247-275.

Drew, Elizabeth. *Poetry: How to Understand and Taste it*. Translated by Muhammad Ibrahim Al-Shoush. Beirut: Mneimneh Library, 1961.

Ebrahimi. Parichehr. *Alienation with a Case Study of Alienation from Work*. M.Sc. Thesis: University of Tehran, 1986.

Farid Hassan, Shaker. "The Poet of Freedom and Resistance, Sherko Bekes, Gathers his Papers and Leaves". *Arabi Sardam Magazine*, Shamara vol. 38.(2013): 65-67.

Femia, j.v. *Gramsci's Political Thought*. Oxford, 1981.

Foroughi, Hassan, and Mahnaz Rezaei. "The Image of Death and Life in Contemporary Iranian Poetry". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 18, no. 2(2013): 159-170.

Forum, Eric. *Escape from Freedom*. Translated by Ezatullah Fooladvand. 10th Edition. Tehran: Golshan Publications, 2006.

Geschwender, James. *A Social Structure and The Negro Revolt*. Social Forces, 1964.

Giddens, Anthony. *Building Society*. Translated by Akbar Ahmadi. 2nd Edition. Tehran: Alam Publications, 2018.

Grandin, Greg. *The Last Colonial Massacre*. Chicago: University of Chicago Press, 2004.

Hatofael, Shaima, and Iman Naim Al-Afrawi. "Searching for the Nature of Alienation According to Some Ancient and Modern Poetic Texts". *Basra Research Journal*, vol. 3.(2011): 85-109.

Hekmat, Rizan, and Alireza Molla'i-Tawani. *An Oral History of Babaran Shemyayi Sardasht*. Tehran: Peshgah Human Sciences and Farhangi Studies, 2017.

Ibn Sayyidah, Ali bin Ismail. *Al-Hakam and the Greatest Muhit*. Investigated by Ibrahim Al-Anbari. Egypt: Al-Bani Al-Halabi Press, 1971.

Irfan, Abdel-Rahman. *Abdullah Bardouni As a Poet*. Cairo, Egypt: Institute of Arab Research and Studies, 1989.

Jawdat, Atef. *The Poetic Symbol of the Sufis*. Beirut: Dar Al-Andalus, 1978.

Jung, Carl Gustav, and Marie Louisefon Franz. *Man and His Symbols*. Translated by Hassan Akbarian Tabari. Tehran: Daireh Publications, 2011.

Kenoblach, Hubert. *Fundamentals of the Sociology of Knowledge*. Translated by Keramataleh Rasekh. Tehran: Ney Publication, 2011.

Khalif, Youssef. *The Phenomenon of Alienation Among the Muallaqat Poets*. Cairo: Dar Al-Thaqafa, 1991.

Khazneh-Dar, Marv. *Mei-Wei-eh-D-B-Kurdi*. Erbil, Iraq : Aras Publications, 2005.

Khezri, Kaveh, et al. "Mayakovsky's Paintings in the Poetry of Abdul Wahab al-Bayati and Shirko Bikas". *Cash Reductions*, vol. 2., no. 8 (2012): 55-75.

Khursha, Sadiq. *Free Modern Arabic Poetry and Its Schools*. Tehran: Simt Publications, 2002.

Kizorel, Edith. *The Age of Structuralism*. Translated by Jaber Asfour. Cairo: Dar Al Afaq Al Arabiya, 1985.

Mills, M. *The Sociology of Small Groups*. New delhi: Hall of India, 1988.

Mohammadi, Majid. "Political Alienation." *Journal of Development Culture*, vol. 22(1994): 26-30.

Mousavi, Kamaluddin, and Sakineh Haidar Pourmarand. *The Enigma of Alienation in Social Thought*. Tehran: Shahed University Press, 2011.

Mozaffari, Solmaz, et al. "Analysis and Study of Nostalgia in Selected Poems of Fadavi Toughan". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 22, no.2 (2017): 569-583.

Noureddine, Sabbar *Alienation Between Knowledge and Aesthetic Values*. Damascus: Writers and Writers Union, 2000.

Papenheim, Fritz. *The Alienation of Modern Man*. Translated by Majid Madadi. Tehran: Agha Publication, 2008.

Pogam, Serge. *Sociology of Social Relationship*. Translated by Abdolhossein Nikooghar. Tehran: Hermes Publications, 2016.

Rabaa'a, Musa. *Stylistic Readings in Pre-Islamic Poetry*. Jordan: Dar Al-Kindi, (N.D).

Rabie, Yahya Muhammad. "Proponents of Prophecy and the Response to Them". *Yearbook of the College of Sharia, Law and Islamic Studies*, vol. 12 (1994): 271-306.

Radi-Jafar, Muhammad. *Alienation in Iraqi Poetry*. Damascus: Union of Arab Writers, 1999.

Ragab, Mahmoud. "Sartre's Philosophical Terms". *Journal of Contemporary Thought*, vol. 25 (1967).

--- *Alienation, A Biography and Term*. 4th Edition. Cairo: Dar Al-Maarif, 1993.

Rahmanzadeh, Saman, et al. "A Study of the Myths of Water and the Moon in the Poems of Mang and Zaria by Shirko Bikas". *8th*

Conference on Persian Language and Literature Research, Institute of Humanities and Cultural Studies (2015): 935-944.

Raouf, Loghman. *Benhama Kani Modirneh in the Poetry of Shirko Bikas-da*. Sulaymaniyah, Iraq: Sardam Publications, 2009.

Rasafi, Maarouf. *Maarouf al-Rasafi's Diwan*. Beirut: Dar al-Awda, 1972.

Rasan Al-Asadi, Ahmed Abdel Hamid. "Alienation in the Poetry of Al-Mu'tamid bin Abbad". *Lark Magazine*, vol. 31 (2018): 80 – 89.

Salami, Samira. *Alienation in the Abbasid Poetry of the Fourth Century AH*. Damascus: Dar Al-Yanabi, 2000.

Salimi, Ali, and Mohammad Davari. *The Sociology of Deviance*. Fifth Edition. Tehran: Research Institute and University, 2012.

Salloum, Daoud, et al. *Maarouf Al-Rasafi, His Traces of Criticism and Literature*. Beirut: Al-Jamal Publications, 2014.

Sartre, Jean-Paul. *The Literature of Chist?* Translated by Abul-Hassan Najafi and Mostafa Rahimi. Tehran: Zaman Publications, 1973.

Schacht, Richard. *Alienation*. Translated by Kamel Youssef Hussein. Beirut: The Arab Institute for Studies and Publishing, 1980.

Shamal, Mahmoud. *Youth and the Problem of Alienation in Arab Society*. Baghdad: General Cultural Affairs House, 2008.

Shamisa, Sirus. *Generalities of Stylistics*. Tehran: Ferdowsi Publications, 1994.

Shariati, Ali. *Return to the Self and the Needs of Today's Man*. 4th Edition. Tehran: Elham Publications, 1994.

- Sheikhavandi, Davar. *Sociology of Deviations*. 3rd Edition. Tehran: Marandiz Publications, 1994.
- Sotoudeh, Hedayat-al-Allah. *Social Rawan-Shanasi, Ansarat Away Noor*. Tehran: Chap-Penjam, 2000.
- Tabana, Badawi. *Issues of Literary Criticism*. Riyad: Dar Al-Marikh, 1984.
- Talebi, Aboutrab. *Social Alienation*. Master Thesis, Tehran: Tarbiat Moallem University, 1994.
- Tavassoli, Gholamabbas. *Participation in the Conditions of the Anomic Community*. Tehran: University of Tehran Press, 2003.
- Tavis, I. "Changes in the Form of Alienation". *American Sociological Review*, 34 (1969): 49-57.
- Varzandeh, Omid, and Mojgan Vafaei. "Man, Struggle, and Love in the Poetry of Shirko Bikas and Ahmad Shamloo". *Persian Language and Literature Quarterly*, Islamic Azad University, Sanandaj Branch, vol. 7, no. 24.(2013).
- Wilkinson, Daniel. *Silence on the Mountain*. Boston: Houghton Mifflin, 2002.
- Zakaria Anani, Mahmoud. "Alienation in Mahmoud Hanafi's Novel". *Majallat al-Fusoul, General Organization of Writers*, Egypt, vol. 12, no. 2(1993): 325-336.
- Zollschan, George, and Walter Hirsch. *Explorations in Social Change*. Boston: Houghton Mifflin, 1964.